

تلنگر

شماره دی ۱۳۹۳ - پرونده اقتصادی

آیا دنیا در آتش می سوزد؟
دومینیک تیرنی

معضل جمهوری اسلامی با سلبریتی
مجید محمدی



هر آنچه سخت است و استوار
دود می شود و به هوا می رود

در این شماره می خوانید:

- + معضل جمهوری اسلامی با سلبریتی / مجید محمدی
- + حق آزادی اهانت بخشی از حق آزادی بیان است / گفتگو با پیام یزدان جو
- + آیا دنیا در آتش می سوزد؟ / دومینیک تیرنی
- + اقتصاد ایران در نیمه دوم دی ماه؛ از بحران کاهش بهای نفت تا وزارت خانه های بی رمق / یوحنا نجدی
- + با گشایش نسبی فضا نوبت فعالان مدنی است که وارد عرصه شوند / گفتگو با نرگس محمدی
- + رشد چشم گیر بودجه نهادهای نظامی، امنیتی و مذهبی در لایحه بودجه سال ۹۴
- + پاک سازی قومی یهودیان در کشورهای عربی-اسلامی / اشکان صفایی
- + دانشنامه سرمایه: بازدهی سهام
- + دانشنامه سرمایه
- + گزارش رانت خواری در ایران / عبدالرضا احمدی
- + استدلال های مخالف با مجازات اعدام / مترجم: مجتبی صفری

تلنگر

پرونده اقتصادی

توضیح:

شماره حاضر شامل یادداشتی هایی از دومینیک تیرنی و، مجیدی محمدی را می خوانید

صاحب امتیاز:

مرکز مطالعات لیبرالیسم

آدرس اینترنتی تلنگر:

<http://bamdadkhabar.com>/تلنگر

طرح جلد:

مجله شارلی ابدو



سلبریتی در فرهنگ غربی به کسانی اطلاق می‌شود که خود با تلاش فردی و استقامت و پشتکار به شهرت و ثروت رسیده‌اند.



در ایران افراد شناخته شده عمدتاً خوانندگان (مرد)، ورزشکاران صاحب مدال و عضو باشگاه‌های معروف (فوتبال)، و برخی از بازیگران و کارگردانان سینما و تلویزیون هستند. در اقتصاد دولتی جایی برای کارآفرینان نمی‌ماند. شرکت‌های بزرگ نیز عمدتاً دولتی و حکومتی هستند و مدیران آن‌ها اعتباری در جامعه به عنوان کارآفرین ندارند. وعاظ نیز به دلیل دولتی شدن مساجد و تبلیغ حکومت توسط آن‌ها دیگر به عنوان چهره‌های خودساخته قابل طرح در جامعه نیستند. حساسیت اسلامگرایان به بدن انسان نیز مانع از شناخته شدن افراد به عنوان مدل است.

سلبریتی کیست؟

سلبریتی در فرهنگ غربی به کسانی اطلاق می‌شود که خود با تلاش فردی و استقامت و پشتکار به شهرت و ثروت رسیده‌اند. نقش مربیان و آموزگاران و فضای مناسب رشد در تکوین شخصیت آن‌ها انکار نمی‌شود اما با توجه به اینکه این مربیان و آموزگاران و فضای مناسب برای بسیاری دیگر نیز فراهم بوده، سلبریتی‌ها برای استفاده‌ی مناسب از این فضا و فرصت، بزرگ داشته می‌شوند. مشکل اصلی حکومت‌های دیکتاتوری با این افراد نیز همین نکته است: آن‌ها شهرت و موفقیت خود را مدیون حکومت نیستند و به همین دلیل ممکن است از آن‌ها علیه حکومت استفاده کنند یا در شهرت و محبوبیت مورد ادعایی حکومت شریک شوند. اگر سلبریتی‌ها امکان فعالیت اجتماعی داشته باشند طبعاً در نظر سنجی‌های مربوط به محبوبیت بر مقامات سیاسی پیشی می‌گیرند که این بر خلاف خواست حاکمان اقتدارگرا و تمامیت خواه است. به عنوان نمونه در نظر سنجی‌های مراکز نیمه مستقل در اواخر دهه‌ی هفتاد محبوبیت کسی مثل محمد رضا شجریان همیشه بیشتر از علی خامنه‌ای یا محمد خاتمی بود. اعضای کاست حکومتی از این عدم محبوبیت خود آگاهی دارند: «اگر اتفاق مشابهی برای شما بیافتد، چند نفر از موکلانتان در مراسم ختم شما حضور می‌یابند؟... عمر فعالیت حرفه‌ای یک جوان که به اندازه‌ی انگشتان یک دست هم نمی‌رسید نشان می‌دهد وی حضور عمیقی در دل و ذهن مردم داشت به طوری که کلام و تصویر مراسم تشییع جنازه وی هم نتوانست این شور را به خوبی متجلی کند.» (محمد باقری بنابی عضو مجلس خطاب به اعضای مجلس، ایسنا، ۲ آذر ۱۳۹۳)

نظام اقتدارگرا و تمامیت خواه افرا شناخته شده یا سلبریتی نمی‌خواهد؛ قهرمان می‌خواهد، قهرمانی که صد درصد به حکومت و راس آن وفاداری داشته باشد. قهرمان کسی است که خود را وقف ایدئولوژی و بقای حکومت سازد نه اینکه به موفقیت فردی خویش بیندیشد. شهرت وی نیز معلول دستگاه تبلیغات دولتی است و نه تلاش‌های فردی خود وی. مفهوم سلبریتی در فرهنگ غربی بر ایده‌های فردگرایانه مبتنی است در حالی که قهرمان در حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت خواه کسی است که خود را صرفاً وقف ایدئولوژی مورد نظر حکومت می‌کند.

سلبریتی در جوامع بسته و باز

در جوامع دمکراتیک و باز که حکومت انحصاری بر منزلت اجتماعی ندارد و مقامات سیاسی دوره‌ای و موقت هستند افراد شناخته شده مشکلی برای قدرت سیاسی نیستند اما در جوامع بسته و اقتدارگرا که حاکمان همه‌ی ثروت و قدرت و منزلت را برای خود و وفاداران‌شان می‌خواهند این افراد به یک معضل جدی برای حکومت تبدیل می‌شوند و حکومت لازم می‌بیند این پدیده را مهندسی و کنترل کند. بالاخص در جوامعی با حکومت‌های تمامیت خواه که دیکتاتور می‌خواهد فقط خودش دیده شود (هر روز، همه جا) افراد شناخته شده - از منظر وی - بخشی از توجه را از وی می‌زدند. این افراد همچنین می‌توانند در شرایط بحران سیاسی برای حکومت بسیار خطرناک شوند.

معضل سلبریتی‌ها برای حکومت‌های اقتدارگرا محدود به ایران نیست. در روسیه افرادی مثل‌گری کاسپاروف (شطرنج باز) و کسینیا سوبچاک (مجری تلویزیون)، و در چین کسانی مثل یائو می‌نگ (ستاره‌ی بسکتبال)، لانگ لانگ (نوازنده‌ی پیانو)، لی نا(تنیس باز)، جک ما (رئیس سایت بازرگانی علی بابا)، و آی ویوی (هنرمند) که شهرت جهانی دارند به درجات مختلف با سیاست‌های حزب کمونیست ناهمخوانی‌هایی دارند و از آن‌ها ابراز نارضایی می‌شود.

انتظار حکومت اقتدارگرا از سلبریتی‌ها

در عصر اطلاعات و وجود رسانه‌های رقیب، حکومت اقتدارگرا و تمامیت خواه اسلامگرایان نتوانست ایده‌ی قهرمان را جایگزین سلبریتی سازد. به همین دلیل تلاش حکومت معطوف به مهندسی پدیده‌ی سلبریتی در ایران بوده است. هسته‌ی اصلی این مهندسی نظام تشویق و تنبیه بر اساس انتظارات حکومت است. یکی از دلایل دخالت همه‌ی جانبه حکومت رد عرصه‌ی ورزش و فرهنگ و گماردن نظامیان به مدیریت این بخش‌ها مسئله‌ی مهندسی چهره‌های شناخته شده است. حکومت انتظارات خاصی از افراد شناخته شده و مورد قبول یا محبوب مردم دارد:

۱) تشکر از ولی فقیه و حکومت دینی برای موفقیت در میادین ملی و جهانی؛ ورزشکارانی که نام خامنه‌ای را بر روی لباس خود می‌نویسند یا پس از قهرمانی به دیدار وی برده می‌شوند جایزه می‌گیرند و موقعیت خود را در نظام ورزش تثبیت می‌کنند؛ هنرمندانی که به دست بوس وی می‌روند از رانتهای حکومت به خوبی برخوردار می‌شوند (نگاه کنید به فهرست کسانی که در بیمارستان به عیادت خامنه‌ای رفتند)؛

۲) خود را کاملا بی‌نیاز معرفی کردن و نداشتن هیچ گونه انتظار مالی از حکومت در عین عکس گرفتن با سیاستمداران و مقامات؛ این امر البته در دراز مدت بی‌نتیجه می‌ماند و اکثر ورزشکاران را به کشورهای دیگر سرازیر می‌کند؛

۳) عدم انتقاد از کاستی‌ها و فشارهای حکومت؛ ورزشکار یا هنرمندی که چنین کند با محدودیت بیشتر مواجه می‌شود؛

۴) عدم مصاحبه با رسانه‌هایی که تحت کنترل حکومت نیستند و می‌خواهند آن‌ها را به عنوان سلبریتی معرفی کنند؛ ترس حکومت از آن است که این افراد به جای روحانیون و فرماندهان سپاه الگوی جوانان قرار گیرند؛

۵) رعایت محدودیت‌هایی که حکومت در داخل اعمال می‌کند در خارج کشور. کسانی که رعایت نکنند و به داخل برگردند سال‌ها از فعالیت محروم می‌شوند (مثل فاطمه معتمد آریا). اگر هم کردند باید فوراً معذرت خواهی کنند تا حاکمان آن‌ها را ببخشند و مردم متوجه شوند که فرد مزبور به اندازه‌ی کافی تحقیر شده است (لیلا حاتمی)؛ و

۶) وانمود کردن به اینکه آن‌ها بر اساس سبک زندگی روحانیت زندگی می‌کنند: اگر با زنی هستند با وی ادواج کرده یا نامزد کرده‌اند (داستانی که برای مرتضی پاشایی و نامزد معرفی کردن دوست دختر وی ساختند) یا عاشق زیارت کربلا بوده‌اند یا می‌خواسته‌اند در مراسم عزاداریشان نوحه خوانده شود.

سیاست محدودیت

حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت خواه در برابر افراد شناخته شده چند سیاست مشخص را دنبال می‌کنند؛ حکومت تلاش می‌کند

۱) با توزیع رانت و امتیاز سلبریتی‌های خودش را تولید کند. اما مشکل اینجاست که این سلبریتی‌ها همه برای حکومت باقی نخواهند ماند. معرفی قهرمان‌هایی که دستشان از دنیا کوتاه است و خاطره‌ی آن‌ها کاملاً در دست حکومت باشد (مثل داستان حسین فهمیده) در دنیای اینترنتی و شرایط پس از جنگ هم امکان پذیر نیست.

۲) بخشی از سلبریتی‌ها را که با آن اساساً مشکل دارند خانه نشین کند. خانه نشینی بیست ساله‌ی گوگوش و فردین و ملک مطیعی را در همین باب به خاطر بیاورید. فردی مثل ذبیحی به سرعت ترور شد. دیگر سلبریتی‌های دوران پهلوی نیز یا کشته شدند یا به خارج از کشور مهاجرت کردند. سلبریتی‌هایی نیز که خود انقلابی و مذهبی بودند به محض انتقاد از وضعیت موجود از دایره‌ی خودی‌ها بیرون رفته و امکان کار از آن‌ها گرفته می‌شود؛

۳) آن دسته از افراد شناخته شده را که می‌توانند زبان در کام کشند با امتیازت محدود (وام برای تولید آثار یا به کار گرفته شدن تا عدم ممانعت برای فعالیت) ساکت نگاه دارد. این دسته مجبورند مدام میان بازیگران حکومتی رفت و برگشت داشته باشند تا بتوانند تداوم حیات شغلی داشته باشند. (عباس کیارستمی)

۴) آن دسته را نیز که نمی‌تواند مهار کند مدام با فحاشی و تهدید در وضعیت ارباب نگاه دارد. فحاشی‌های روزنامه‌ی کیهان به محمد رضا شجریان با همین هدف انجام می‌گیرد؛ کنترل ورزشکاران برای حکومت بسیار آسان‌تر است از هنرمندان و اهل فرهنگ چون معمولاً از شبکه‌ی اجتماعی دارای صدا برخوردار نیستند و به دلیل سطح پایین‌تر تحصیلات آسان‌تر مهندسی می‌شوند. همچنین به دلیل دولتی بودن تام و تمام ورزش قهرمانی (بر خلاف بخش فرهنگ و هنر) ورزشکاران مجبورند محافظه کارتر باشند.

سلبریتی‌سازی از مقامات

کسانی مثل احمدی‌نژاد با نوعی لباس خاص یا حراج برخی اموال خود تلاش کردند به سلبریتی تبدیل شوند اما چنین کاری دشوار است و مردم آن را نمی‌خرند. مقامات دولتی حتی در دنیای آزاد به دشواری می‌توانند نقش سلبریتی را صرفاً به دلیل داشتن مقام بازی کنند چون به سرعت جای خود را به دیگران داده و فراموش می‌شوند.

حق آزادی اهانت بخشی از حق آزادی بیان است گفتگو با پیام یزدان جو



علی‌رضا کیانی: پیام یزدان‌جو، نویسنده و مترجم ایرانی است که به عنوان یک روشنفکر در حوزه عمومی نیز عقاید خود را درباره مسائل روز اظهار می‌کند. با او که ساکن پاریس است درباره ترورهای اخیر این کشور که منجر به کشته‌شدن هفده نفر، از جمله چند روزنامه‌نگار شد، گفت‌وگو کرده‌ایم. او در مقام دفاع از آزادی بیان کاریکاتورست‌های نشریه «شارلی ابدو»، از مسلمانان می‌خواهد که به جای درخواست محدودیت برای آزادی بیان، آنها نیز از ابزار آزادی بیان برای ابراز مخالفت خود استفاده کنند.

این کار در کشورهایی با نظام اقتدارگرا دشوارتر است چون مردم می‌دانند چگونه قدرت در این کشورها کسب می‌شود. پوتین اگر سابقه‌ی امنیتی نداشت می‌توانست با عکس‌های مربوط به شکار خود روس‌ها را گول بزند. خامنه‌ای نیز با انجمن شاعران مرده‌اش تلاش کرده جایی در میان هنرمندان باز کند اما این مضحکه نه در میان مردم و نه در میان اهل ادبیات و فرهنگ خریداری نداشته و اکثریت مردم او را به صفتی غیر از جباریت نمی‌شناسند.

سلبریتی‌سازی از مخالفان

اگر جمهوری اسلامی در سلبریتی‌سازی از مقامات موفقیتی نداشته حداقل در سلبریتی‌سازی از منتقدان و مخالفان و افرادی که طعمه‌ی آن واقع شده‌اند بسیار موفق عمل کرده است. جمهوری اسلامی در ۳۶ سال گذشته هر سال با بازداشت افراد آنها را به چهره‌های جهانی تبدیل کرده است: به فهرست آخرین افراد شناخته شده در این قلمرو نگاه کنید: غنچه‌ی قوامی، سکینه محمدی، جیسون رضاییان، کشیش سعید عابدینی. این افراد در صورت عدم بازداشت توسط جمهوری اسلامی همچنان ناشناخته باقی می‌ماندند. اگر این لیست را تا سال ۵۷ به عقب ببرید نام صدها روزنامه‌نگار و فیلمساز و نویسنده و اقلیت دینی و قومی و جنسی را در آن خواهید یافت.



، قید اخلاقی آزادی بیان به تشخیص خود فرد بستگی دارد. آن حق اخلاقی را باید از منظر استفاده‌کننده از حق آزادی بیان دید و سنجید



علیرضا کیانی: پس از ترورهای پاریس، برخی از تحلیل‌گران، مسلمانانی را که در غرب زندگی می‌کنند «اقلیت تحت ستم» می‌خوانند، و انتقاد از آنان با استفاده از «آزادی بیان» را ستم بیشتر به این اقلیت می‌دانند. این ادعا چه اندازه به واقعیت نزدیک است؟

پیام یزدانجو: آن طور که من می‌فهمم، آزادی بیان دو قید اساسی دارد: یک قید حقوقی، که مشخص می‌کند قانوناً چه چیزهایی را می‌شود آزادانه بیان کرد، و یک قید اخلاقی، که در اختیار خود فرد است و بنا بر آن، با توجه ملاحظات اخلاقی خود، می‌تواند از حق قانونی‌اش برای بیان آزادانه استفاده کند. یکی از این ملاحظات اخلاقی احتمالاً همین ادعا است که، اهانت به یک اقلیت زیر ستم یا حتا انتقاد آزارنده از آن می‌تواند اقدامی غیرضروری و یا شاید ستمی دوچندان بر آن اقلیت باشد. این‌جا، دو نکته‌ی دیگر را هم باید مد نظر گرفت. اول این‌که، اگر تصور کنیم اقلیت مورد بحث ما تا حدی و از جهاتی به خاطر اشکالات خودش زیر ستم بوده، انتقاد ما از آن می‌تواند اخلاقاً موجه باشد و چه بسا در نهایت به سود آن اقلیت تمام شود. دیگر این‌که، بعضی اقلیت‌ها مانند مسلمانان در فرانسه و یا هندوها در بریتانیا پیوستگی و همبستگی آشکاری با یک اکثریت دینی و قومی یا یک جمعیت بسیار بزرگ‌تر در خارج از این کشورها دارند، و رفتار آن اکثریت‌ها شیوه‌ی برخورد دیگران با همین اقلیت‌ها را هم، عادلانه یا ناعادلانه، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

علیرضا کیانی: منظور از ستم به اقلیت‌ها در این‌جا تبعیض‌های گسترده و نهادینه است؛ مثلاً آن طور که دهه‌ها بر سیاه‌پوستان در آمریکا اعمال می‌شد.

پیام یزدانجو: به لحاظ قانونی، چنین تبعیضی در کشورهای اروپایی عمدتاً وجود ندارد. البته، همیشه این امکان هست که با وجود حقوق برابر و قانون عادلانه، به دلایل تاریخی و فرهنگی یا حتی نژادپرستی و اروپامحوری، فرصت استفاده‌ی هم‌سان از حقوق همگانی برای بعضی اقلیت‌ها فراهم نشود.

علیرضا کیانی: با این اوصاف، آیا نشریه‌ی «شارلی ابدو» حق کشیدن کاریکاتور پیامبر اسلام را داشت؟

پیام یزدانجو: با توجه به اصل آزادی بیان در فرانسه، قانوناً این حق را داشت.

علیرضا کیانی: در این‌که بر اساس اصل آزادی بیان می‌توانست این کار را بکند شکی نیست. منظورم همان حق اخلاقی است که شما به عنوان قید اخلاقی آزادی بیان مطرح کردید.

پیام یزدانجو: گفتم که، قید اخلاقی آزادی بیان به تشخیص خود فرد بستگی دارد. آن حق اخلاقی را باید از منظر استفاده‌کننده از حق آزادی بیان دید و سنجید. «شارلی ابدو» حتماً تشخیصش این بوده که می‌تواند و باید این کار را بکند. می‌تواند دلایلش را توضیح بدهد یا ندهد. من می‌توانم بگویم اگر جای آن‌ها بودم این کار را نمی‌کردم، اما من جای آن‌ها نیستم و حق ندارم به جای آن‌ها و برای آن‌ها تصمیم بگیرم.

علیرضا کیانی: می‌دانیم که مسیحیان هم از شاکیان «شارلی ابدو» بودند و چندبار این نشریه را به دادگاه کشاندند. پرسش این است که چرا واکنش مسیحیان مسالمت‌آمیز بود، ولی واکنش مسلمانان خشونت‌بار؟

پیام یزدانجو: پاسخ تا حدودی در این بحث جامعه‌شناختی است که، آن مسیحیان در کشوری با تاریخ و فرهنگ مسیحی زندگی می‌کنند، و آن کاریکاتورها به نظرشان احتمالاً آن‌قدرها تهدیدکننده و آزارنده نیستند. این البته همه‌ی ماجرا نیست. آن مسیحیان در عین حال به قوانین مدنی در یک جامعه‌ی سکولار پای‌بندند؛ نه قوانین مدنی اجازه‌ی آن‌چنان خشونت‌ی را به آن‌ها می‌دهد، و نه در مسیحیت این مسیحیان تکلیفی تحت عنوان برخورد تروریستی با توهین‌کنندگان به مقدسات مسیحی تعریف شده است.

علیرضا کیانی: پرسشی که در راستای پرسش بالا مطرح می‌شود این است که، «کتاب مقدس» یهودیان هم نوشته‌هایی خشونت‌بار دارد. اما کمتر پیش می‌آید که گروهی یهودی دست به ترور کسانی بزند که مثلاً کاریکاتوری از مقدسات یهودیت کشیده باشند.

پیام یزدانجو: این همان تفاوت دین‌باوری سکولار و بنیادگرایی دینی است. دین‌باوری سکولار می‌پذیرد که متون مقدس ادیان حامل یک وجه تاریخی است: این متن‌ها در زمان و مکان خاصی مطرح و مکتوب شده‌اند و در زمان و مکان ما دلیلی برای اعمال تمام اوامری که در آن‌ها آمده نیست. به عکس، بنیادگرایی دینی اعتقادی به تاریخی بودن آن متن‌ها ندارد. یک ایمان غیرانتقادی، یک ایمان به تعبیر خودش ناب، دارد که در گذر از زمان و مکان تغییری نمی‌کند و دائم به بنیادهای اولیه بر می‌گردد. تا وقتی رویکرد سکولاری به متون مقدس اسلامی اتفاق نیافتد، این خطر همیشه وجود دارد که بنیادگرایانی به این «متون مقدس» استناد کنند و به دنبال بازآفرینی قهرآمیز گذشته در زمان حال باشند.

علیرضا کیانی: بعضی اعتقاد دارند که توهین به پیامبر اسلام مانند توهین به پدر یک فرد مسلمان است و بر این اساس نباید توهین کرد. منظور از توهین در این‌جا مثلاً کشیدن کاریکاتوری از پیامبر اسلام است.

پیام یزدانجو: شاید برای بعضی از مسلمانان این‌گونه باشد؛ شاید برای بعضی از آن‌ها، پیامبر عزیزتر از پدر باشد. با این حال، این مقایسه به نظرم سست و سطحی است، بدوی است، به همین یک دلیل ساده که بسیاری از چهره‌های منفور مسلمانان هم پدر بوده‌اند و بنابراین از دید همین مسلمانان به بعضی از پدرها می‌شود به شدت انتقاد کرد. اصلاً چنین مقایسه‌ای می‌تواند برای بسیاری از مسلمانان به معنای اهانت به پیامبر باشد، چون شأن الوهی و فرانژادی او از دید مؤمنان را به یک رابطه‌ی خونی و خویشاوندی تقلیل می‌دهد.

آیا دنیا در آتش می سوزد؟ دومینیک تیرنی



آیزیا برلین، فیلسوف سیاسی انگلیسی تبار، در مقاله ۱۹۹۴ خود که آن را «پیامی برای قرن بیست و یکم» می نامد، می نویسد: «من آدم بسیار مسنی هستم و تقریباً یک قرن زندگی کرده ام.» این فیلسوف ۸۵ ساله در ادامه نگاهی به فجایع خونبار دهه های گذشته دارد و به چشم انداز مثبت هزاره ی پیش رو اشاره می کند. او می نویسد: «جنايات چنگیزخان در مقایسه با انقلاب روسیه و پیامدهای آن از جمله سرکوب، شکنجه و قتل هایی که لنین، استالین، هیتلر، مائو و پول پوت مرتکب شدند بی اهمیت جلوه می کند. به هر حال با گسترش دموکراسی استبدادهای بزرگ رو به زوال هستند و خواهند بود و حتی این روز برای چین نیز خیلی دور به نظر نمی رسد.» با این وجود او در ادامه اشاره می کند که «من احتمالاً این آینده روشن را، که باور دارم در راه است، نخواهم دید.» برلین سه سال بعد در ۱۹۹۷ در گذشت. /ترجمه: رضا عرب



کشورگشایی با توسل به زور دیگر مورد پذیرش نیست. وزارت های جنگ به وزارت های دفاع تغییر نام داده اند



علیرضا کیانی: آیا شما به تفکیک بین آزادی اهانت و آزادی بیان قائل هستید؟ منظور از آزادی اهانت همین به طنز کشیده شدن مقدسات اسلامی داشت.

پیام یزدانجو: به عنوان کسی که از موضع برون دینی اظهار نظر می کند، تصور می کنم حق آزادی اهانت بخشی از حق آزادی بیان ما است، چون مرز بین انتقاد و اهانت روشن نیست: انتقاد می تواند در شرایطی آن قدر شدید و برخوردار باشد که اهانت تلقی شود. اغلب، اصلاً نیازی نیست که کاریکاتوری از یک شخصیت مقدس بکشید تا مؤمنان به یک دین را آزرده کنید. انتقاد مکتوب و مستدل هم به دید بسیاری از مؤمنان برخوردارنده و توهین آمیز است. حرفی که از موضع نقادانه بیان می شود اصولاً آزارنده و برخوردارنده است، و اتفاقاً مؤمنان به ادیان مختلف هم این تجربه را در تواریخ ادیان خود می بینند. انتقادات پیامبران و دین آوران هم برای مردم دوران خودشان به شدت برخوردارنده بوده، آن ها هم علیه وضع موجود مردم شان شوریده اند. و البته در همین ادیان، انتقادات به شدت برخوردارنده ای به ادیان دیگر یا به کافران و مشرکان می شود. با گفتمان درون دینی هم نمی شود اصلی تحت عنوان منع اهانت یا ممنوعیت انتقاد اهانت آمیز را به عنوان یک اصل عمومی و شامل حال همگان اثبات کرد.

علیرضا کیانی: با این حساب، شما فکر می کنید که واکنش منطقی مسلمانان به این انتقادات یا اهانت ها چه باید باشد؟

پیام یزدانجو: واکنش اولیه می تواند این باشد که، انتقاد و اهانتی را که با استفاده از آزادی بیان مطرح شده، متقابلاً با استفاده از آزادی بیان جواب بدهند و یا به شکل مدنی شکایت کنند. در وضع فعلی البته چنین واکنشی کفایت نمی کند. کافی نیست که تروریست ها را مرتد و غیرمسلمان بخوانند، هم چنان که مدافعات غیرانتقادی از کلیت اسلام واقعاً موجود، یا «یک» اسلام اصیل و آرمانی، عملاً چاره ساز نیست. مسلمانان باید صراحتاً و مشخصاً از اسلام ها واقعاً موجود، یا «یک» اسلام اصیل و آرمانی، عملاً چاره ساز نیست. مسلمانان باید صراحتاً و مشخصاً از اسلام ها حرف بزنند، هم چنان که در مورد مسیحیان مدت ها است که از انواع مسیحیت ها حرف می زنیم. مسلمانان باید خودشان را با اسلام خاص خودشان بشناسانند.

علیرضا کیانی: در مورد ادعای اسلام ستیزی و برخورد نژادپرستانه یا تبعیض آمیز با مسلمانان در کشورهای غربی چه فکر می کنید؟

پیام یزدانجو: به نظرم، التقاط مفهومی آزارنده ای در مورد اصطلاح اسلام ستیزی و دلالت های ضمنی اش وجود دارد. ضرورت دارد که بین اسلام هراسی یا اسلام ستیزی و مسلمان هراسی یا مسلمان ستیزی تفاوت قائل شویم. البته که اولی می تواند تا درجاتی به دومی هم ختم شود، اما در هر حال این دو را نباید هم سان گرفت. به علاوه، بی آن که بخواهم واقعیت اسلام هراسی و مسلمان هراسی را زیر سؤال ببرم، تصور می کنم بخش زیادی از این هراس ها یا حتی ستیزه ها واکنشی به اقدامات اسلام گرایان برای مخالفت با امکان اسلام گریزی است؛ منظورم مبارزات خشونت بار بنیادگرایان با افراد و یا فرهنگ هایی است که به دلایل شخصی و اجتماعی به شریعت یا تعالیم اسلامی ایمان و علاقه ندارند. اگر امکان اسلام گریزی در جوامع غربی و در بسیاری از نقاط دیگر فراهم باشد، اسلام ستیزی که هیچ، اسلام هراسی هم تا حد زیادی از بین خواهد رفت. از اسلام گریزی تا مسلمان ستیزی راه درازی هست.

این روزها رویای این فیلسوف درمورد روزهای بهتر برای بشریت، تنها یک توهم دردناک به نظر می‌رسد. انگار کل دنیا در آتش می‌سوزد. بعد از ۲۰۱۱ تظاهرات غیرخشونت آمیز علیه رژیم بشار اسد در سوریه به یک جنگ داخلی وحشیانه تبدیل شد. در بهبوهه خشونت های فرقه ای، گروه داعش ظهور پیدا کرد. این گروه صدها حرکت جهادی در سوریه تا شمال عراق انجام داد و نهایتاً یک خلافت جدید اعلام کرد. در سال ۲۰۱۱، سقوط حکومت قزافی در لیبی منجر به یک خلا امنیتی و یک جنگ تمام عیار بین رقبای نظامی برای به دست آوردن قدرت شد. در تابستان ۲۰۱۴، اسرائیل عملیات خونینی برای سرکوب شلیک های موشکی از غزه انجام داد. در این میان روسیه با جداسازی شبه جزیره کریمه از اوکراین به آتش خشونت جدایی طلبان در شرق اوکراین دامن زد. در سال ۲۰۱۲، مارتین دمپزی رئیس ستاد مشترک مدیران گفت که ”دنیا از هر زمان دیگری خطرناک تر شده است.“ ۲

با این وجود از یک زاویه دیگر می توان شاهد آن آینده روشنی که برلین پیش بینی کرد بود. استیون پینکر در کتاب ”فرشته های بهتر طبیعت ما“ شواهد فراوانی جمع آوری می کند که نشان می دهد تمام انواع خشونت در طول قرن ها به طور یکنواخت کاهش پیدا کرده است. امروز او می نویسد: ”ما احتمالاً در صلح آمیزترین دوره حیات بشر زندگی می کنیم.“ ۳. مسلماً نخبگان متفقاً موافقتند که جنگ های عالمگیر کاهش چشمگیر داشته است ۴، بخصوص پس از ۱۹۴۵ ه.

چگونه این دو دیدگاه را با هم مطابقت دهیم؟ شاید پینکر و همکارانش ساده انگارانه با چنین داده هایی مشغول بودند درست همان وقتی که حلب در آتش می سوخت. به هر حال آبراهام لینکول رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی مراسم تحلیف خود در سال ۱۸۶۱ به کتاب ”فرشته های بهتر طبیعت ما“ اشاره کرد. این اتفاق درست قبل از ظهور جنگ داخلی ناگواری بود که ۷۵۰۰۰۰ آمریکایی را به کام مرگ کشاند.

و شاید در مقابل دنیا واقعاً در حال صلح آمیز تر شدن است اما جار و جنجال دسته ای از بازها در حکومت و رسانه ها مانع می شود تا این حقیقت را درک کنیم.

حقیقت این است که خشونت جهانی بی تردید کاهش یافته است، خصوصاً در زمینه ی جنگهای میان کشورها. اما همزمان با کاهش درگیری ها، جنگ های داخلی بغرنجی درمقابل ما قد علم کرده اند که چالش های فراوانی را سبب می شوند. داستان دو دنیا است. برای روابط بین دولتها، بهترین زمان است، اما برای کشور های ضعیف که درگیر مشکلات داخلی هستند، احتمالاً بدترین زمان پیش روست. و اینجاست که حوزه های جنگ و صلح با هم برخورد می کنند. کشورها ممکن است مستقیماً با هم در جنگ نباشند اما از دخالت در درگیری های داخلی همدیگر ترسی ندارند. جنگ های داخلی تبدیل به عرصه اصلی رقابت نظامی بین دولت ها شده اند. جهان در آتش نمی سوزد. اما زغال های خاموش نیز ممکن است ناگهان شعله بکشند.

بهترین زمان‌ها

بباید با خبر خوب شروع کنیم. از زمان جنگ جهانی دوم کاهش چشمگیری در جنگ های بین دولتها و جنگ هایی که بین ارتش های کشورهای شناخته شده اتفاق می افتد، دیده می شود. مسلماً این دولت ها نیستند که ناگهان به نمونه های کامل فضیلت بدل شده اند. سیاست بین المللی همچنان میدان مبارزه است. جنگ های بین دول هنوز اتفاق می افتند، مانند جنگ وحشیانه ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰

اما این درگیری ها امروزه بسیار نادرند. نمودار زیر از آکادمی ملی علوم (برگرفته از سایت theAtlantic.com) کاهش جنگ های بین دول را نشان می دهد. ۷ سایر داده ها (در اینجا ۸ و اینجا ۹) نیز نتایج مشابهی را نشان می دهند.

جنگ جهانی دوم اوج خشونت های بین المللی بود و پیش درآمد دوره ای شد که جان لوئیس گدیس (تاریخ نگار) آن را ”صلح بلندمدت“ ۱۰ می نامد. از زمان جنگ کره یعنی حدود ۶۰ سال پیش، قدرت های بزرگ با هم وارد جنگ نشده اند. در اروپای غربی جنگ به مثابه سرگرمی پادشاهان و حکام منطقه بود. اما امروزه گردشگران براحتی می توانند در مرزهای آلمان و فرانسه تفریح کنند.

کشورگشایی با توسل به زور دیگر مورد پذیرش نیست. وزارت های جنگ به وزارت های دفاع تغییر نام داده اند. برپایی امپراطوری از مد افتاده است. برای بیشتر دنیا جنگ دیگر شکوه گذشته را ندارد. تئودور روزولت زمانی بیان کرد: ”هیچ پیروزی درصلحی به پای پیروزی نهایی در جنگ نمی رسد.“ اما امروزه کدام رهبر یک دموکراسی پیشرفته این سخنان را تکرار می کند؟

دلایل زیادی برای این داستان خوشحال کننده صلح بین المللی وجود دارد. از آن جمله می توان به خاطرات جنگ های جهانی، بازداری هسته ای، گسترش دموکراسی، بهم وابستگی مالی و پدیدار شدن نهادهای بین المللی از قبیل سازمان ملل متحد اشاره کرد. اهمیت دقیق هر کدام از این فاکتور ها جای بحث دارد. اما مشکل بتوان این حقیقت را اتکار کرد که روابط بین المللی وارد یک ثبات مثال زدنی شده است.

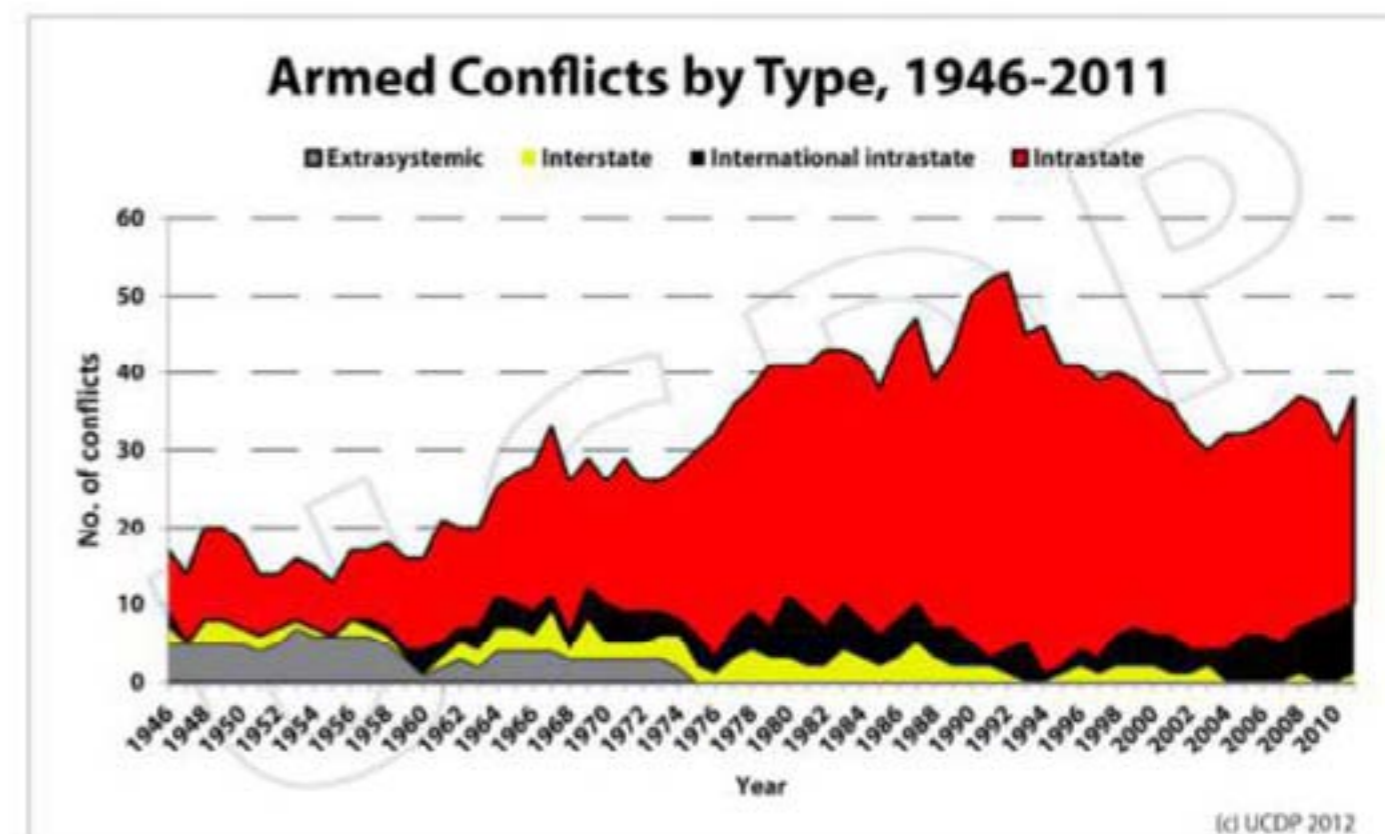
بدترین زمان‌ها

و حالا خبر بد: درگیری همچنان به شکل جنگ های داخلی یا خشونت سازماندهی شده درون مرزهای یک دولت وجود دارد. مسلماً ”جنگ های چریکی“ چیز جدیدی نیست. ظهور این اصطلاح به دو قرن قبل بر می گردد. زمانی که یاغی های اسپانیایی علیه ناپلئون جنگیدند. اما همزمان با از بین رفتن جنگ های بین کشور ها، شورش (های داخلی) به صحنه اصلی درگیری های جهانی بدل شدند. امروزه از هر ۱۰ جنگی که در دنیا اتفاق می افتد، ۹ تای آنها جنگ داخلی هستند.

عواملی که زمینه ساز صلح بین دول شدند برای جلوگیری از جنگ های داخلی ناکارآمد ظاهر شدند. درست است که دموکراسی ها علیه هم نمی جنگند، اما گاهی دچار اختلافات داخلی می شوند. سلاح های هسته ای می توانند مانع از حمله ی کشورهای خارجی شوند اما در سرکوب شورش ناتوانند. وابستگی های بین المللی می توانند روابط بین دولت ها را صلح آمیز نگاه دارند اما نمی توانند یکپارچگی کشور های ضعیف را تضمین کنند. در همین حال، عوامل زمینه ساز جنگ های داخلی - فقر، پناهجوهای خارجی، منطقه های کوهستانی و جنگلی و ناکارآمدی دولتی - همچنان پا برجا هستند. و از سال ۱۹۴۵ سه اتفاق بزرگ در نظام بین المللی سبب از هم پاشیدن کشور های ضعیف شد. اول، از هم پاشیدن امپراطوری های بزرگ اروپا که منجر به پیدایش تعدادی کشور نوپا با نهادهای ضعیف شد که باعث ایجاد موجی از جنگ های داخلی شد. دوم، پایان جنگ سرد و سقوط امپراطوری شوروی مجدداً درگیری های داخلی را به اوج رساند. بعد از اواسط دهه ۹۰ میزان جنگ های داخلی کاهش پیدا کرد. اما با بهار عربی در سال ۲۰۱۱ شوک سوم به این سیستم وارد شد و موج جدیدی از خشونت در لیبی، سوریه و سایر کشور ها به راه انداخت.

تروریست‌های بین‌المللی نسبت به پایان دوران جنگ بی‌تفاوت بودند. در ۱۱ سپتامبر آمریکا مورد حمله قرار گرفت. البته نه توسط ارتش یک کشور، بلکه تنها با گروهی متشکل از ۱۹ نفر. این گروه مثل یک ویروس از سیستم دفاعی آمریکا گذشت و با تبدیل هواپیمای معمولی به یک موشک هدایت‌شونده از قدرت ملت علیه خودش استفاده کرد. در سال‌های اخیر مرز بین شورش و تروریسم کمرنگ شده است. برای مثال القاعده از یک گروه تروریستی متعصب به شبکه‌ای غیرمتمرکز از شبه‌نظامیان تبدیل گشته که به دنبال حکومت در مناطقی از عراق، سوریه و مالی است.

برای آمریکا جنگ‌های داخلی کشورهای دیگر تبدیل به یک موضوع اساسی امنیتی شده است. چرا که سبب بحران‌های حقوق بشری، سیل پناه‌جویان و تروریسم شده است. بر اساس استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲: "امروزه آمریکا بیشتر مورد تهدید کشور‌های از هم پاشیده است تا کشور‌های توسعه طلب".



الوی‌ها و مورلاک‌ها

در رمان کلاسیک اچ.جی. ولز به نام "ماشین زمان"، قهرمان داستان موفق به سفر به آینده دور می‌شود. او در می‌یابد که نوع بشر به دو طبقه کاملاً متفاوت تقسیم شده است: الوی‌ها که در ناز و نعمت روی زمین زندگی می‌کنند و مورلاک‌های کهن که زیر زمین به سختی کار می‌کنند و شب‌ها بیرون می‌آیند تا از الوی‌ها تغذیه کنند.

به یک معنا می‌توان دنیای امروز را با جهان الوی‌ها و مورلاک‌ها مقایسه کرد. کشور‌هایی که در صلح بین‌المللی به سر می‌برند و جوامعی که با جنگ‌های وحشیانه داخلی به خاک و خون کشیده شده‌اند. گاه‌گاهی مورلاک‌ها از محدوده آشوب به منطقه صلح قدم می‌گذارند. مثل القاعده که از افغانستان ظهور می‌کند و در ۱۱ سپتامبر به آمریکا حمله می‌کند.

اما بیشتر اوقات نقش‌ها کاملاً برعکس است و این الوی‌ها هستند که از مورلاک‌ها تغذیه می‌کنند. کشورها از جنگ بین‌المللی پرهیز می‌کنند اما ترسی از دخالت کردن در درگیری‌های داخلی سایر کشورها ندارند. به عبارت دیگر، دولت‌ها به ندرت مستقیماً وارد جنگ‌های مرسوم با هم می‌شوند. در مقابل، دولت‌ها امروزه از طریق جنگ‌های نیابتی با هم رقابت می‌کنند. این عمل از طریق حمایت از شورش‌های مخالفان و بخش‌های دولتی، با کمک نظامی، حمله هوایی و ارسال نیروی زمینی اتفاق می‌افتد. امروزه جنگ‌های داخلی عرصه‌ی اصلی رقابت نظامی بین کشورهاست. به مانند یه فرد الکی تحت درمان که به طور اتفاقی از مشروب فروشی سر در آورد، جنگ‌های داخلی فرصتی است که کشورها عادات بد خود را دوباره کشف کنند.

جنگ نیابتی پدیده جدیدی نیست. جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) پیش‌پرده‌ی جنگ جهانی دوم بود که در آن آلمان نازی و ایتالیای فاشیست از یاغی‌های دست راستی اسپانیا حمایت می‌کردند در حالیکه شوروی به رژیم چپ‌ها در مادرید کمک می‌کرد. در طول جنگ سرد، واشینگتن دائماً از رژیم‌های درگیر جنگ داخلی با شورشیان حمایت می‌کرد. برای مثال می‌توان به جنوب ویتنام و همچنین گروه‌هایی در افغانستان، انگولا، نیکاراگوئه و جاهای دیگر اشاره کرد. اما میزان دخالت در درگیری‌های داخلی رو به افزایش است. اخیراً تعداد جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده از سال ۱۹۶۶ به بیشترین تعداد خود رسیده است. در زمان جنگ داخلی در عراق در سال ۲۰۰۳ ایران مستقیماً با آمریکا وارد جنگ نشد. در عوض تهران شبه‌نظامیان شیعه را تعلیم داد و مسلح کرد که تعداد زیادی از نظامیان آمریکا و متحدانش را کشتند.

برای روسیه هم جنگ نیابتی مهمترین عرصه برای دخالت نظامی است. هم در گرجستان ۲۰۰۸ و هم در اوکراین ۲۰۱۴، مسکو از گروه‌های یاغی که درگیر در جنگ‌های داخلی اطراف روسیه بودند حمایت کرد.

سوریه بهترین نمونه جنگ‌های نیابتی است. ایران، عربستان سعودی، روسیه، آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ترکیه و سایر کشورها به گروه‌های مختلف در میدان جنگ کمک کرده‌اند.

مشکل بتوان در برابر وسوسه‌ی دخالت در یک جنگ داخلی مقاومت کرد. بعضی دولت‌ها به دنبال از بین بردن رنج‌های بشری هستند. بیشتر اوقات اما دولتها منافع استراتژیک خود را دنبال می‌کنند. تامین سلاح، مشاوره و ارسال سپاه می‌تواند پنهان باشد و قابل انکار است. و دخالت می‌تواند اینجا و آنجا کم و زیاد شود تا نتیجه لازم حاصل شود.

دومینیک تیرنی محقق ارشد موسسه تحقیقاتی فارن پالیسی در حوزه امنیت ملی و دانشیار علوم سیاسی در کالج سوارتمور است. او دکترای سیاست بین‌المللی خود را از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد و دوره‌های مطالعاتی در مرکز مرشون دانشگاه اوهایو، دانشگاه هاروارد، و مدرسه جان اف کندی در دانشگاه هاروارد گذرانده است. او مولف کتاب "ما چگونه می‌جنگیم: جنگ‌های صلیبی، مرداب، و مدل آمریکایی جنگیدن (۲۰۱۰)، ناتوان از پیروزی: بررسی پیروزی و شکست در سیاست بین‌المللی (۲۰۰۶) به همراه دومینیک جانسون که جایزه‌ی بهترین کتاب از بنیاد مطالعات بین‌الملل را دریافت کرد.

منبع مقاله: موسسه تحقیقاتی فارن پالیسی.

[۱] <http://www.nybooks.com/articles/archives/21st-century-message/23/oct/2014/>

[۲] <http://www.cato.org/policy-report/septemberoctober-most-dangerous-world-ever/>

[۳] <http://stevenpinker.com/pages/steven-pinker-honestly-best-time-be-alive/>

[۴] http://stevenpinker.com/files/pinker/files/intl_studies_review.pdf

[۵] <http://www.hsrgroup.org/human-security-reports/overview.aspx/2013/>

[۶] <http://www.bartleby.com/html.pres31/124/>

[۷] <http://www.theatlantic.com/technology/archive/charts-about--5/11/2012/> <http://www.theatlantic.com/technology/archive/charts-about--5/11/2012/> <http://www.theatlantic.com/technology/archive/charts-about--5/11/2012/>

[۸] <http://www.systemicpeace.org/CTfigures/CTfig.03.htm>

[۹] <http://www.vox.com/maps-and-charts-that-will-surprise-you>

[۱۰] <http://books.google.com/books?id=vETeJIO\YUYC&q=gaddis+long+peace&hl=en&sa=X&ei=f\J\vLOGLfBsQSS-CB-Q\AEwAA=YK\vCw&ved>

[۱۲] <http://www.state.gov/documents/organization/63062.pdf>

[۱۳] <http://www.hsrgroup.org/human-security-reports/overview.aspx/2013/>

[۱۴] <http://www.hsrgroup.org/human-security-reports/overview.aspx/2013/>

همانطور که دیدیم، دموکراسی، سلاح هسته ای، تغییر هنجارهای جهانی و وابستگی‌های چندجانبه اقتصادی نشان دادند که بیشتر در جلوگیری از جنگ‌های بین کشورها موثرند تا جنگ‌های داخلی. همچنین این عوامل برای جلوگیری از دخالت دولت‌ها در جنگ‌های داخلی کشورها دیگر ناموفق بوده‌اند. سلاح‌های هسته ای معمولاً نمی‌توانند مانع از دخالت پنهانی در یک جنگ داخلی شوند. و برای دور زدن هنجارهای جهانی علیه خشونت، سپاهیان مداخله کننده تحت عنوان "داوطلب"، "سربازان در مرخصی" یا "اعزام شدگان اشتباهی" معرفی می‌شوند. همانطور که نیروهای روسیه در کریمه اینگونه توصیف شدند.

چرا افزایش جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده اهمیت دارد؟ اول اینکه این درگیری‌ها نسبت به مواردی که خانگی باقی می‌مانند خونین‌ترند. ۱۴ علاوه بر این، این کشورها با دخالت در جنگ‌های داخلی با آتش بازی می‌کنند. جنگ‌های نیابتی ممکن است درگیری را دوباره به سطح بین‌دولتی منتقل کنند. به گونه ای که "لوی‌ها" دوباره مستقیماً با هم وارد جنگ شوند. در درگیری‌های نیابتی، کشور حامی معمولاً در حاشیه باقی می‌ماند و همدست محلی از اختیار عمل بالایی برخوردار است. لذا همدست محلی ممکن است به گونه ای غافلگیر کننده عمل کند. نمونه‌ی آن شلیک به جت هواپیمایی مالزی در شرق اکراین است. امروزه جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده را می‌توان مهمترین تهدید برای صلح جهانی محسوب کرد. یک دنیای بهتر

با کاهش درگیری‌ها در قرن بیستم، ایزایا برلین آینده ای بهتر برای بشریت تصور کرد. در بسیاری از جنبه‌ها این آرزوها به حقیقت پیوست. ما خوش شانس هستیم که در دوره ای زندگی می‌کنیم که جهان در یک صلح مثال زدنی به سر می‌برد. هیچکس در سال ۱۹۴۵ تصور نمی‌کرد که کشورها جنگ‌های بین‌دولتی مرسوم را کنار بگذارند. کل جهان در آتش نمی‌سوزد. مسلماً خاکستر درگیری‌های امروز در مقایسه با آتش مهارنشده جنگ‌های دیروز کمرنگ به نظر می‌رسد.

اما حذف تقریبی جنگ‌های بین‌دولتی سبب ایجاد مشکل حل‌نشده جنگ‌های داخلی به عنوان مهمترین منشاء درگیری‌های جهانی شده است. و همان کشورهایی که جنگ‌های بین‌دولتی را کنار گذاشته‌اند کاملاً مشتاق به دخالت در درگیری‌های داخلی هستند.

این جهان ماست: لوی‌ها و مورلاک‌ها، در صلح و جنگ زده، با ثبات و پراشوب. جهانی با درگیری‌های داخلی بهم ریخته نسبت به جهانی که عرصه جنگ‌های خشونت‌بار بین‌دولتی ست، ترجیح دارد. اما برای آمریکا و هم‌پیمانانش، مدیریت جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده چالش‌های جدیدی به همراه دارد. واشینگتن باید منابع صلح بین‌المللی را تقویت کند و دست‌اندرکاران جدیدی برای مهار شعله‌های جنگ داخلی بیابد. ما در زمانه بهتری زندگی می‌کنیم، تنها باید قادر به مراقبت از آن باشیم.

اقتصاد ایران در نیمه دوم دی ماه؛ از بحران کاهش بهای نفت تا وزارتخانه‌های بی‌رمق یوحنا نجدی



یوحنا نجدی: اقتصاد ایران در نیمه دوم دی ماه سال ۱۳۹۳ بیش از هر چیز، تحت تاثیر کاهش چشمگیر بهای نفت قرار داشت به گونه‌ای که مقامات تهران در نهادها و وزارتخانه‌های مختلف هر یک با رویکردی جداگانه نسبت به استمرار این وضعیت و کمبود منابع مالی نهادهای متبوع‌شان ابراز نگرانی کردند. توقف ناگهانی عرضه بنزین ۴۰۰ تومانی، افشای بخش‌هایی از بحران اقتصاد کلان جمهوری اسلامی و همچنین استمرار داستان بی‌پایان اختلاس‌ها در حکومت تهران از جمله دیگر بخش‌هایی است که در این گزارش به آن‌ها خواهیم پرداخت.

بحران کمبود درآمدهای نفتی؛ جنگ سرد ایران و عربستان

کاهش چشمگیر بهای نفت در بازارهای جهانی، مقامات جمهوری اسلامی را از جهات مختلفی به شدت نگران کرده است به گونه‌ای که رسانه‌های ایران حتی از ناتوانی احتمالی دولت در پرداخت عیدی کارکنان دولت خبر داده‌اند.

علی طیب‌نیا، "وزیر اقتصاد" دولت حسن روحانی روز پنج‌شنبه ۲۵ دی گفت که دولت در حال "اصلاح" لایحه بودجه سال آینده بر اساس نفت بشکه‌ای ۴۰ دلار است: «لایحه بودجه بر اساس فروش نفت به قیمت ۷۰ دلار تدوین شده است ولی اکنون در حال اصلاح این لایحه به ۴۰ دلار هستیم.» وی در ادبیاتی هم‌چون علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، انگشت اتهام را به سمت "دشمن" گرفت و افزود: «دشمن نیز برای زیر فشار گذاشتن ایران با کاهش قیمت نفت چنین شرایطی را ایجاد کرده است.»

آقای طیب‌نیا تاکید کرد که برای عبور "سلامت" از این "وضعیت دشوار"، لازم است هزینه‌های "زائد"، حذف و برخی از طرح‌ها "متوقف" شوند.

هم‌زمان با این اظهارات، حسن روحانی، رئیس جمهوری اسلامی توپ نفت را به زمین دیگر کشورهای منطقه انداخت و به «آن‌هایی» که به گفته‌ی او «کاهش قیمت نفت را علیه برخی از کشورها طراحی کرده‌اند» هشدار داد که «پشیمان خواهند شد.»

وی که در جریان سفر استانی خود در بوشهر سخنرانی می‌کرد، با تاکید بر این‌که «این راه برای آن‌ها قابل ادامه دادن نیست»، در سخنانی صریح‌تر اضافه کرد: «اگر از کاهش قیمت نفت، ایران ضرر می‌کند، بدانید کشورهای تولیدکننده دیگر همچون عربستان و کویت بیش از ایران ضرر خواهند کرد.»

به گزارش خبرگزاری "ایرنا"، آقای روحانی درباره "ضرر بیشتر" عربستان و کویت از کاهش بهای نفت مدعی شد که ۸۰ درصد بودجه سالانه و ۹۰ درصد صادرات عربستان به نفت وابسته است و ۹۵ درصد بودجه و ۹۵ درصد صادرات کویت نیز از نفت خام نشأت می‌گیرد و این در حالی است که به گفته وی، «ایران از لحاظ بودجه امسال فقط ۳۳ درصد به نفت وابسته است.»

اما نگرانی از کاهش درآمد نفتی از سوی دیگر مقامات دولتی نیز مطرح شد.

از جمله، محمدباقر نوبخت، "سخنگوی دولت" روز ۱۷ دی از "تحقق نیافتن" رقمی بالغ بر "۳۱ هزار میلیارد تومان" از درآمدهای پیش‌بینی‌شده‌ی دولت در بودجه سال جاری خبر داد و افزود که در نتیجه، «به طور طبیعی سختی‌هایی وجود خواهد داشت». بیژن نامدار زنگنه، "وزیر نفت" نیز روز ۱۴ دی در جلسه غیرعلنی مجلس شورای اسلامی از "کارشکنی" و "ملاحظات سیاسی" عربستان و برخی کشورهای منطقه به عنوان یکی از دلایل کاهش قیمت نفت یاد کرد و نسبت به استمرار این شرایط طی ماه‌های آینده هشدار داد.

محسن رضایی، "دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز روز ۲۱ دی ماه اعلام کرد که تحریم‌های سه سال اخیر، صادرات نفت خام ایران را "۵۰ درصد" و درآمدهای نفتی کشور را "صد میلیارد دلار" کاهش داده‌اند.

فرمانده پیشین سپاه پاسداران هم‌چنین پیش‌بینی کرد که در صورت استمرار کاهش قیمت نفت تا سه سال آینده، "صد میلیارد دلار دیگر" از درآمدهای نفتی ایران کاهش پیدا خواهد کرد.

بحران نفتی اما باعث شد تا ایران و ونزوئلا به عنوان دو متحد فرامنطقه‌ای یکدیگر برای چاره‌اندیشی رو در رو به گفتگو بنشینند.



شاخص کل بورس و اوراق بهادار در جریان معاملات آخرین روز دی ماه، با ۲۷۰ واحد افت نسبت به روز قبل از آن، در نهایت در ارتفاع ۶۵ هزار و ۵۶۴ واحدی ایستاد و ارزش بازاری بورس به ۲۹۵ هزار میلیارد تومان نزول کرد.



از این رو، نیکلاس مادورو، رییس جمهور ونزوئلا شام‌گاه ۱۹ دی وارد تهران شد و پس از دیدار با رییس جمهوری اسلامی، به دیدار علی خامنه‌ای رفت و بلافاصله راهی عربستان شد.

به گزارش «پایگاه اطلاع‌رسانی رهبر جمهوری اسلامی» خطاب به آقای مادورو گفت: «دشمنان مشترک ما از نفت به عنوان یک حربه سیاسی استفاده می‌کنند و قطعا در این کاهش شدید قیمت نفت نقش دارند.»

با وجود تمامی این هشدارهای دیپلماتیک اما علی نعیمی، «وزیر نفت عربستان»، آب پاکی را روی دست مقامات تهران ریخت و اعلام کرد: «حتی اگر قیمت نفت به ۲۰ دلار در هر بشکه هم تنزل کند، سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اوپک، تولید نفت خود را کاهش نخواهد داد.»

اگرچه میزان درآمد پیش‌بینی‌شده از محل صادرات نفت در لایحه بودجه سال آینده با نفت بشکه‌ای ۷۲ دلار، رقمی بالغ بر ۷۱ هزار میلیارد تومان است اما به نظر می‌رسد که به دنبال کاهش شدید قیمت نفت، تحقق این رقم امکان‌پذیر نخواهد شد. بهای جهانی نفت هم‌اکنون به کمتر از بشکه‌ای ۵۰ دلار سقوط کرده که این رقم، پایین‌ترین بهای نفت طی شش سال اخیر محسوب می‌شود.

پایان بنزین ۴۰۰ تومانی و آغاز دوباره بازار سیاه

روز ۲۱ دی ماه مدیرعامل «شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران» اعلام کرد که از اول بهمن ماه ۹۳ عرضه بنزین به نرخ ۴۰۰ تومان متوقف خواهد شد.

به گزارش خبرگزاری «ایرنا»، ناصر سجادی با اعلام این خبر افزود که به این ترتیب از اول بهمن ماه امسال، به ازای هر لیتر بنزین ۴۰۰ تومانی، دو لیتر بنزین با نرخ ۷۰۰ تومان در کارت‌های سوخت خودروها و موتورسیکلت‌ها شارژ خواهد شد.

وی گفت که این اقدام «با هدف کاهش تعدد نرخ این فرآورده سوختی» انجام خواهد گرفت. در نتیجه این تصمیم، به این ترتیب صاحبان این کارت‌های سوخت اگر در بهمن ماه یک بار سوخت‌گیری انجام ندهند، عملاً ذخیره بنزین ۴۰۰ تومانی خود را از دست خواهند داد. با این حال، پنج روز بعد خبرگزاری «مهر» از به راه افتادن «بازار سیاه» در پی این تصمیم «شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران» خبر داد و نوشت که «در حاشیه برخی از جایگاه‌های سوخت به ویژه در جنوب تهران، بنزین ۴۰۰ تومانی به قیمت‌های ۷۰۰ تا ۹۰۰ تومان به فروش می‌رسد»

بحران اقتصاد کلان

مقامات جمهوری اسلامی تنها طی دو هفته گذشته، بخش‌هایی از نگرانی‌های این حکومت در خصوص بحران‌های عمیق اقتصاد ایران را فاش ساختند.

منصور معظمی، «معاون برنامه‌ریزی و نظارت بر منابع هیدروکربوری وزارت نفت» روز ۲۷ دی با انتقاد از پرداخت ماهانه سه هزار و ۷۵۰ میلیارد تومان یارانه توسط این وزارتخانه به «سازمان هدفمندی یارانه‌ها» گفت که «شرکت‌های نفت و گاز دیگر بودجه‌ای برای پرداخت ماهانه یارانه ندارند.»

به گزارش خبرگزاری «مهر»، وی با بیان اینکه پرداخت یارانه از سوی وزارت نفت «رمق» این وزارتخانه را گرفته، اعلام کرد که به دلیل پرداخت یارانه‌ها، هم‌اکنون «بسیاری از طرح‌های صنعت نفت با مشکل شدید منابع مالی مواجه هستند.»

یک روز پیش‌تر، حمید چیت‌چیان، «وزیر نیرو» در دولت حسن روحانی دیگر مقامی بود که لب به انتقاد از شرایط وزارتخانه تحت مدیریتش گشود.

وی بدهی صنعت برق ایران را بیش از ۲۴ هزار میلیارد تومان (رقمی در حدود ۷ میلیارد دلار به نرخ بازار آزاد) اعلام کرد و از «پایین بودن قیمت فروش برق به مصرف‌کنندگان» به عنوان دلیل بالا آمدن چنین بدهی هنگفتی نام برد.

اعلام بدهی ۲۴ هزار میلیارد تومان وزارت نیرو در حالی صورت گرفته که این وزارتخانه پیش‌تر در گزارشی، میزان بدهی صنعت برق از سال ۱۳۸۹ تا پایان سال ۱۳۹۲ در بخش برق را ۲۰ هزار ۶۰۰ میلیارد تومان اعلام کرده بود.

یک هفته پیش از اظهارات آقای چیت‌چیان، علی لاریجانی، «رییس مجلس شورای اسلامی» نیز از مواردی چون «حجم بالای نقدینگی»، «بدهی هنگفت دولت به پیمان‌کاران» و «حجم عظیم پروژه‌های نیمه‌کاره کشور» به عنوان شماری از مشکلات غیرقابل کتمان اقتصاد ایران نام برده بود.

این چهره نزدیک به رهبر جمهوری اسلامی، حجم پروژه‌های در دست اجرا را ۴۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد کرده و گفته بود که با بودجه عمرانی فعلی یعنی سالی ۳۰ هزار میلیارد تومان باید «سال‌های طولانی» منتظر ماند تا این پروژه‌ها تکمیل شوند.

وی با بیان این‌که بخش زیادی از این پروژه‌ها تنها «کمتر از ده درصد» پیشرفت داشته‌اند، از دولت خواست که برای تکمیل آن‌ها از «بخش خصوصی» کمک بگیرد.

این‌ها در حالی است که «بانک جهانی» در جدیدترین گزارش خود از چشم‌انداز جهانی اقتصاد، ضمن تصحیح گزارش پیشین خود که در ماه خرداد منتشر شده بود، پیش‌بینی کرد که ایران در سال ۲۰۱۵ رشد اقتصادی ۰/۹ درصدی را تجربه خواهد کرد.

این سازمان معتبر جهانی در گزارش خردادماه گذشته خود، رشد اقتصادی ایران را ۲ درصد پیش‌بینی کرده بود.

در جدیدترین گزارش «بانک جهانی»، رشد اقتصادی ایران در سال ۲۰۱۶ برابر با ۱ و در سال ۲۰۱۷ برابر با ۲/۲ درصد پیش‌بینی شده است

اختلاس؛ پویاترین بخش اقتصاد ایران؟

«رییس پلیس آگاهی نیروی انتظامی» روز دوشنبه ۲۲ دی ماه اعلام کرد که در ۱۰ ماهه اول سال ۹۳ نسبت به مدت مشابه سال گذشته، «اختلاس» ۲۷ درصد، «تبانی» در معاملات دولتی ۲۰ درصد و «زمین‌خواری» بیش از ۴۰ درصد «افزایش» یافته‌است.

به گزارش خبرگزاری "فارس"، محمدرضا مقیمی با ابراز نگرانی از افزایش اختلاس در کشور افزود: «انتظار داریم قانون پلیس مبارزه با جرایم اقتصادی به تصویب مجلس برسد.»

یک روز پیش‌تر نیز "رییس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز" حجم قاچاق کالا در سال ۹۲ را ۲۰ میلیارد دلار اعلام کرد و گفت که این رقم، «دو برابر کل بودجه عمرانی کشور بوده است».

حبیب‌الله حقیقی که در همایش تخصصی "پلیس مبارزه با قاچاق کالا و ارز" سخن می‌گفت، با انتقاد از آنچه که "ناکارآمدی ابزارهای مقابله با واردات غیرقانونی کالا" نامید، افزود که این شرایط موجب رشد ۱۶ برابری حجم قاچاق کالا در بیش از ۳ دهه گذشته و افزایش ۲۴ درصدی ارزش کالاهای کشف‌شده‌ی قاچاق در ۹ ماه نخست امسال شده است.

به گفته وی، حجم واردات کالاهای قاچاق از رقم یک میلیارد ۳۰۰ میلیون دلار در ابتدای انقلاب، به ۲۰ میلیارد دلار در سال گذشته افزایش یافته و تنها در ۹ ماه نخست امسال، ارزش کالاهای قاچاق کشف‌شده به ۱۲۰۰ میلیارد تومان رسیده است.

در خبری دیگر در ارتباط با مفساد اقتصادی، غلام‌حسین محسنی اژه‌ای، معاون اول و سخنگوی قوه قضاییه جمهوری اسلامی در میانه‌های دی‌ماه از صدور "قرار مجرمیت" برای سه متهم پرونده بابک زنجانی در کیفرخواستی "دو هزار صفحه‌ای" خبر داد و گفت که در این پرونده تاکنون از بیش از ۵۰ نفر به عنوان مطلع و متهم تحقیق شده‌است.

نگاهی به بورس، طلا و ارز

شاخص کل بورس و اوراق بهادار در جریان معاملات آخرین روز دی ماه، با ۲۷۰ واحد نسبت به روز قبل از آن، در نهایت در ارتفاع ۶۵ هزار و ۵۶۴ واحدی ایستاد و ارزش بازاری بورس به ۲۹۵ هزار میلیارد تومان نزول کرد.

شاخص بورس تهران در یک سال گذشته به جز دوره‌های کوتاهی هم‌واره در حال افت بوده است به گونه‌ای که این شاخص از ۷۹ هزار واحد در آغاز سال ۱۳۹۳، در طول ده ماه گذشته به سطح ۶۵ هزار واحد کاهش یافته است.

کارشناسان از "کاهش شدید بهای نفت" و "نوسان احتمالی قیمت ارز" به عنوان عواملی یاد می‌کنند که هم‌چنان بورس تهران را تحت تاثیر قرار خواهند داد.

در همین حال، بهای دلار آمریکا نیز از ۳۵۱۵۰ تومان در ۱۵ دی ماه به ۳۴۷۸ تومان در انتهای این ماه کاهش یافت.

بهای یورو نیز از ۴۲۳۴ تومان در ۱۵ دی ماه به ۴۱۱۰ تومان در روز سه شنبه ۳۰ دی ماه کاهش پیدا کرد.

در آخرین روز دی‌ماه همچنین بهای تمام‌سکه طرح قدیم، یک میلیون و ۳۶ هزار تومان، سکه تمام بهار آزادی، ۱,۰۳۷,۵۰۰ تومان؛ نیم سکه بهار آزادی، ۵۱۷ هزار تومان و ربع سکه بهار آزادی نیز ۲۷۱ هزار و ۵۰۰ تومان اعلام شد.

خبرهای پیش رو

همزمان با نزدیک شدن به پایان سال، انتظار می‌رود که به زودی هیات وزیران درباره عیدی کارکنان تصمیم‌گیری کند هرچند با توجه به کاهش بهای نفت و توان مالی دولت، بعید به نظر می‌رسد که عیدی امسال کارمندان تفاوت قابل توجهی نسبت به ۵۰۳ هزار تومان سال گذشته داشته باشد.

روز جمعه ۳ بهمن ماه نیز برنامه زنده "مناظره" در شبکه یک تلویزیون دولتی ایران به بررسی لایحه بودجه سال آینده اختصاص دارد و انتظار می‌رود که موافقان و مخالفان درباره دومین تجربه بودجه‌بندی دولت حسن روحانی یکدیگر را به چالش بکشند.

از سوی دیگر، در نیمه نخست بهمن‌ماه نیز قرار است لایحه بودجه سال ۱۳۹۴ در دستور کار صحن علنی مجلس شورای اسلامی قرار گیرد.

با گشایش نسبی فضا نوبت فعالان مدنی است که وارد عرصه شوند گفتگو با نرگس محمدی



من تصمیم ندارم ایران را ترک کنم. من تصمیم دارم در ایران بمانم و امیدوارم که روزی همه شما را در ایران ببینیم. نه؛ تصمیم ندارم از ایران بروم.



یوحنا نجدی: نرگس محمدی از جمله شناخته شده‌ترین فعالان حقوق بشر در ایران است. برنده‌ی جایزه‌ی حقوق بشری «بنیاد الکساندر لانگر» در سال ۲۰۰۹ بعد از سپری کردن دو دوره‌ی زندان در سال‌های اخیر، این روزها همچنان سخت‌کوش و مصمم، به بیان موارد نقض حقوق بشر در ایران می‌پردازد. همین چندی پیش بود که ویدئوی سخنان پرشور او در سال‌روز قتل ستار بهشتی، در فیسبوک و یوتیوب به طور گسترده‌ای دست به دست می‌شد. گفتگوی من با خانم محمدی در فرصت فیلم تماشا کردن فرزندانش، علی و کیانا، صورت گرفت. در لابه‌لای این گفتگو، آنچه بیش از هر چیز به چشم آمد، خوش‌بینی و امیدواری وی به آینده ایران بود؛ آن‌قدر امیدوار به آینده که در آخر گفتگو می‌گوید: «امیدوارم روزی همه شما را در ایران ببینیم.»

یوحنا نجدی: به عنوان نخستین سوال؛ شما در زندان زنان دچار یک بیماری و مشکل جسمی نگران‌کننده‌ای شده بودید. در حال حاضر حال‌تان بهتر است؟

نرگس محمدی: بله؛ الان حال خوب است.

یوحنا نجدی: خانم محمدی؛ به طور خلاصه لطفاً برای ما توضیح دهید که چطور به سمت فعالیت‌های حقوق بشری گرایش پیدا کردید؟

نرگس محمدی: من سال ۱۳۷۱ وارد دانشگاه شدم و فعالیت خود را در قالب جنبش دانشجویی آغاز کردم. هر چند من در کودکی در خانواده‌ای بزرگ شدم که نوعی ذهنیت سیاسی در من شکل گرفته بود ولی تا زمان دانشجویی، هیچ فعالیت سیاسی نداشتم. زمان ما، جنبش دانشجویی خیلی با زمان اصلاحات یا دوره کنونی فرق داشت چون فقط انجمن اسلامی و تشکل بسیج در دانشگاه‌ها فعالیت می‌کردند و هر دوی این‌ها گرایش خاصی داشتند. به این معنا که عموم دانشجویان را پوشش نمی‌دادند و به گرایش‌هایی غیر از خودشان اجازه فعالیت در انجمن نمی‌دادند و ما هم نمی‌توانستیم با خط سیر انجمن هماهنگ شویم. بنابراین ما وارد فعالیت در حوزه ورزش و به خصوص کوهنوردی شدیم و با هم بحث می‌کردیم و به اتفاق ۵-۶ تا از دانشجویان به فکر ایجاد یک تشکل افتادیم.

سال ۱۳۷۲ که آقای تقی رحمانی از زندان آزاد شد، من هم در دانشگاه بین‌المللی قزوین بودم و آنجا یک سری بحث‌هایی درباره جامعه مدنی مطرح شد. یعنی بحث جامعه مدنی اصولاً قبل از آمدن آقای خاتمی در عرصه روشنفکری مطرح شده بود؛ البته فقط در بُعد تئوریک ولی در عرصه عمل، کاری انجام نمی‌شد. ما دانشجویانی که با انجمن اسلامی همراه نشدیم، تشکلی به نام «روشنگران» ایجاد کردیم هرچند تا سال ۱۳۷۶ که آقای خاتمی آمدند و من هم دیگر فارغ‌التحصیل شده بودم، مجوزی به ما اعطا نشد و ما از طرف حراست دانشگاه و وزارت اطلاعات آن زمان زیر فشار بودیم و چندبار هم احضار شدیم. به هر حال، ایجاد این تشکل به ما نشان داد که بحث‌هایی که ما مطرح می‌کنیم، مخاطبان زیادی در جامعه دارد هرچند که به ما مجوزی اعطا نشد و حتی امکان برگزاری اردو و نشست نداشتیم. از مراسم‌های انجمن اسلامی با وجود داشتن دفتر و امکانات آن‌قدر استقبال نمی‌شد اما ما به عنوان تشکلی غیررسمی و با حداقل امکانات می‌توانستیم دانشجویان زیادی را گرد هم جمع کنیم.

این تجربه به این معنا بود که می‌شود با ایجاد تشکلی جداگانه برای افکار متنوعی که در جامعه ایران وجود دارد، امکان رشد و بالندگی فراهم کرد.

سال ۱۳۷۵ وارد عرصه مطبوعات شدم و در این عرصه، در مواجهه با اصحاب فکر و اندیشه و تحلیل سیاسی، متوجه شدم که در جامعه، بستر کاملی برای تغییر و تحولات عمقی وجود دارد. من همان موقع هم مقاله‌ای نوشتم و توضیح دادم که این تغییر و تحولات، فقط موج روی دریا نیست بلکه در لایه‌های زیرین جامعه قرار دارد. بنابراین از همان زمان، این پتانسیل برای رشد و شکوفایی در جامعه وجود داشت و آگاهی لازم در جامعه ایجاد شده بود و از این رو، دوران اصلاحات این شرایط را به وجود نیاورده بود بلکه این رشد آگاهی و تنوع فکری به شکل‌گیری جنبش اصلاحات انجامید.

یوحنا نجدی: در تاریخ سیاسی سال‌های اخیر ایران، سه عصر اصلاحات، اصول‌گرایی و اخیراً هم اعتدال‌گرایی به چشم می‌خورد. شما در کدام دوران امیدواری بیشتری به بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران داشتید؟

نرگس محمدی: ببینید؛ ما اگر وضعیت حقوق بشر را در همین مواردی که در کشور اتفاق می‌افتد (مثل وضعیت زندانیان، آمار اعدام‌ها و زندانیان سیاسی) نگاه کنیم، بعضی زمان‌ها فرود داشتیم و بعضی دوره‌ها نیز فراز. سطح آزادی بیان، فکر و عقیده در عصر اصلاحات خیلی بهبود یافته بود. همچنین نهادهای مدنی هم در زمان اصلاحات، آزادی عمل بیشتری داشتند. در دوره آقای احمدی‌نژاد، ما یک فرود کاملاً جدی در این زمینه داشتیم همراه با سرکوب جدی نهادهای مدنی. وضعیت زندانیان، احزاب، فعالان مدنی و جنبش‌های زنان و دانشجویی نیز همین‌طور. اما الان دوباره یک فرازی را شاهد هستیم مبنی بر رشد نسبتاً کیفی و کمی در حوزه آزادی بیان و نهادهای مدنی.

یوحنا نجدی: منظورتان از زمان به قدرت رسیدن آقای روحانی است؟

نرگس محمدی: بله. اما به نظر من، حقوق بشر فقط به این موضوع‌ها مربوط نمی‌شود بلکه رشد تفکر مبتنی بر حقوق بشر است که این روند همواره رو به رشد بوده است. این روند، از دوران اصلاحات تاکنون سیر صعودی داشته است؛ حتی در دوره آقای احمدی‌نژاد با وجود سرکوب شدید، اما این روند باز هم صعودی بود. بنابراین آن موارد نقض حقوق بشر همچون اعدام‌ها و زندانیان سیاسی را باید در کنار روند رو به رشد اهمیت حقوق بشر در افکار عمومی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

پس، من دو جنبه در زمینه حقوق بشر در نظر می‌گیرم. یکی مواردی که معمولاً مدنظر قرار می‌گیرند و دیگری رشد توجه افکار عمومی به حقوق بشر که این مورد دوم، اتفاقاً در دوره آقای احمدی‌نژاد بیشتر رشد پیدا کرد چون مردم در آن دوران به طور ملموس‌تری با نقض حقوق بشر آشنا شدند. خواست رعایت حقوق بشر در دوره آقای احمدی‌نژاد فقط خواسته روشنفکران نبود حتی یک کارگر، زن خانه‌دار، دانشجو و دانش‌آموز – همه این‌ها – نقض حقوق بشر را تجربه کردند.

یوحنا نجدی: می‌توانید به این سوال من پاسخ ندهید اما می‌خواهم بپرسم که آیا شما در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته شرکت کردید؟

نرگس محمدی: بله شرکت کردم.

یوحنا نجدی: و احتمالاً به آقای روحانی رأی دادید.

نرگس محمدی: بله همین‌طور است. بعد از انصراف آقای عارف، رأی من به آقای روحانی بود.

یوحنا نجدی: می‌توانم بپرسم تحلیل شما برای شرکت در انتخابات چه بود؟

نرگس محمدی: ببینید؛ من رأی دادن به فرد خاصی مدنظرم نبود بلکه حرکت و جنبشی را که در جامعه ایران شکل گرفته خیلی مغتنم می‌دانم و ما باید به هر راهی که به این حرکت کمک می‌کند، به طور جدی فکر کنیم.

وحنای نجدی: با توجه به آمار وضعیت حقوق بشر در دولت آقای روحانی و مجموعه شرایط، آیا از تصمیم‌تان برای حضور در انتخابات سال گذشته دفاع می‌کنید؟

نرگس محمدی: بله؛ من معتقدم که کار درستی کردم.

یوحنا نجدی: خانم محمدی؛ گزارش‌های آقایان احمدی شهید و بان کی‌مون و همچنین گزارش نهادهایی همچون سازمان گزارشگران بدون مرز از بدتر شدن وضعیت حقوق بشر در ایران از زمان روی کار آمدن آقای روحانی خبر می‌دهند اما شما از رأی خود به آقای روحانی دفاع می‌کنید. این تناقض را چگونه تحلیل می‌کنید؟

نرگس محمدی: ببینید؛ اگر شرایط را فقط در مواردی همچون اعدام‌ها و زندانیان سیاسی بررسی کنیم، وضعیت کمی نگران‌کننده است ولی نباید منکر تغییر و تحولات در جامعه شد.

یوحنا نجدی: به طور مشخص، چه تغییراتی؟

نرگس محمدی: مثلاً به طور ملموسی، وضعیت ما در زمینه فعالیت‌های مدنی نسبت به دوره آقای احمدی‌نژاد، بهبودی نسبی داشته است. هرچند ما هنوز حتی با شرایط زمان اصلاحات هم فاصله جدی داریم. این یک واقعیت غیر قابل کتمان است. ما در دوره هشت‌ساله آقای احمدی‌نژاد، در حقیقت یک عقب‌گرد جدی داشتیم. بنابراین در حال حاضر، حتی بازگشت ما به شرایط سال ۱۳۸۴ نیز فرایند دشوار و زمان‌بری است.

یوحنا نجدی: خوب؛ با این تحلیل شما، الان بازگشت به ۱۰ سال پیش نوعی موفقیت محسوب می‌شود. اما اجازه بدهید با دید وسیع‌تری به قضیه نگاه کنیم؛ فکر می‌کنید که کمی گشایش سیاسی و بعد هشت سال سرکوب و بعد دوباره تلاش برای بازگشت به شرایط ده سال قبل، در مجموع چه کمکی به جامعه ایران می‌کند؟ این فرایند اساساً چقدر مفید است و می‌توان به آن امیدوار بود؟

نرگس محمدی: به هر حال، تغییر و تحولات در جامعه به همین شکل است. یعنی امکان دارد که جامعه، یک قدم عقب برود و دو قدم جلو یا برعکس. تغییر و تحولات در جامعه مطابق با برداشت‌های تحلیل‌گران یا روشنفکران جلو نمی‌رود بلکه این تغییرات باید در ساحت اجتماعی رخ دهند. واقعیت این است که در عرصه فعالیت‌های مدنی، خود جامعه مدنی هنوز خیلی لخت و سست است البته ریشه این شرایط به سرکوب‌های وحشتناک دوران آقای احمدی‌نژاد باز می‌گردد.

یوحنا نجدی: بر اساس این نگاه، تحلیل شما از ایران سال ۱۴۰۰ چیست؟ چشم‌انداز ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نرگس محمدی: من فکر می‌کنم که ما خیلی رو به جلو حرکت می‌کنیم. یعنی میزان رشد آگاهی مردم در ایران خیلی قابل ملاحظه است. الان ایران سال ۱۳۹۳ مساوی با ایران سال ۱۳۹۰ یا ۱۳۸۸ نیست. سال ۱۳۸۸ علی‌رغم هزینه‌های سنگین برای ملت ایران اما این هزینه‌ها بدون دستاورد نبود.

یوحنا نجدی: می‌توانم خواهش کنم کمی مصداقی‌تر بحث کنید. مثلا شاخصه‌های این رشد و دستاوردها از نظر شما چیست؟ یا به نظر شما، وضعیت ایران در سال ۱۴۰۰ از چه نظر بهتر خواهد شد؟ چون ما مولفه‌های مختلفی را می‌توانیم در نظر بگیریم.

نرگس محمدی: درست است؛ پس اجازه بدهید بپرسم که آیا الان میزان بازداشت‌ها و سرکوب حرکت‌های اجتماعی قابل مقایسه با زمان آقای احمدی‌نژاد است؟ آیا تعداد مراسم‌های غیررسمی بیشتر نشده؟ مثل مراسم امسال آقای طالقانی که در سالن توحید برگزار شد، آیا این امکان زمان آقای احمدی‌نژاد وجود داشت؟ نمی‌خواهم بگویم که شرایط مطلوب است اما به طور نسبی گشایشی در برخی زمینه‌ها به وجود آمده که به نظر من، حالا این فعالان مدنی هستند که باید وارد عرصه بشوند. این‌که ما منتظر باشیم تا حکومت چیزی به نام حقوق ملت را در عرصه‌های مختلف داوطلبانه به ما تحویل دهد، در هیچ دوره‌ای شاهدش نخواهیم بود.

یوحنا نجدی: پس در مجموع شما به ایران ۱۴۰۰ خوشبین هستید.

نرگس محمدی: بله؛ چون نقطه اتکای من، «مردم» هستند. اصالت تحلیل شما بیشتر بر این است که «حکومت چه می‌کند؟»، اما مرکز ثقل تحلیل من، «درخواست‌ها و مطالبات مردم» است.

یوحنا نجدی: خوب؛ اگر قرار باشد که طبق دیدگاه شما، به بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران سال ۱۴۰۰ امیدوار باشیم، موتور محرکه این امیدواری چیست؟ باز هم به نقش مردم تاکید می‌کنید؟

نرگس محمدی: بله؛ دقیقا بر مردم تاکید می‌کنم. شما فکر کنید که مثلا خانم مهدیه گلو بعد از سال ۱۳۸۸ بازداشت شد و به زندان رفت. اگر خانم گلو غیرفعال شده بود، کسی به وی ایراد نمی‌گرفت اما این کار را نکرد بلکه دوباره در اعتراض به اسیدپاشی به مقابل مجلس رفت و بار دیگر بازداشت شد. این فرایند دیگر بازگشت‌پذیر نیست. یک جاهایی حکومت سعی می‌کند نشان دهد که خیلی سفت و سخت ایستاده است اما سرانجام ناچار به عقب‌نشینی می‌شود. مثلا در جریان اسیدپاشی اصفهان، با همه سرکوب‌های هشت سال اخیر اما نزدیک به پنج هزار نفر دست به تجمع اعتراضی زدند. یادتان نرود که در جریان پرونده اسیدپاشی هنوز هیچ مجرمی معرفی نشده و این معنایی دارد. معنایش این است که اسیدپاشی، ماجرای شخصی نیست چون اگر شخصی بود، این فرد تا حالا باید معرفی می‌شد. همین تجمع مردم در اعتراض به اسیدپاشی، به نظر من، حرکت رو به جلویی است.

یوحنا نجدی: خوب؛ شاید این تحلیل شما با این انتقاد مواجه شود که تجمع‌هایی بسیار گسترده‌تر از این هم چون اعتراض‌های مردمی سال ۱۳۸۸ با سرکوب شدید از طرف حکومت مواجه شد و جنبش سبز رفته رفته از حرکت باز ایستاد. حالا چطور شما به حرکت‌هایی بسیار کوچک‌تر از آن اعتراض‌ها امید بسته‌اید؟

نرگس محمدی: اتفاقا من بعد از وقایع سال ۱۳۸۸ به مردم امیدوارتر شدم. یعنی من معتقد نیستم که آن سرکوب‌ها باعث شکست مردم شد. من وقایع سال ۱۳۸۸ و اتفاق‌های بعد از آن را به عنوان پیروزی ملت تلقی می‌کنم. شما وقایع عراق، افغانستان، سوریه و لیبی را ملاحظه کنید. آیا در آنجا جز تخریب، خونریزی و خشونت چیزی به جا ماند؟ از نظر من، نوع مقاومت خشونت‌آمیز مردمان این کشورها در برابر حکومت‌شان یک نوع شکست بود؛ فاجعه‌آمیز بود. اما در ایران، شما می‌بینید که سه میلیون نفر به خیابان‌ها آمدند بدون کوچک‌ترین خشونت. یک نفر فحاشی نکرد و دست به اسلحه نبرد علی‌رغم اینکه از پایگاه بسیج به سوی مردم تیراندازی می‌شد. تجمع‌های بعدی مردم مثلا در میدان هفت تیر یا روز قدس، حتی مسالمت‌آمیزتر بود. به این ترتیب، مردم حکومت را از خشونت خلع کردند. این خیلی مهم است. مردم مانع تداوم خشونت توسط دولت شدند. مهار خشونت توسط مردم انجام شد.

به نظر من، فرهنگ مدارا و تسامح مردم برای رسیدن به مطالبات‌شان در دنیا بی‌نظیر است. این یک دستاورد تاریخی برای ملت ایران و یک پیروزی مطلق برای جنبش سبز بود. هسته‌های سرسخت مقاومت مردم در زندان‌ها شکل گرفت که همه این زندانیان، شامل مبارزان سیاسی و الیت جامعه نبودند خیلی از آن‌ها دانشجویان و حتی زنانی بودند که بچه‌های‌شان را رها کردند و در زندان‌ها ایستادگی کردند. مثلا شما به بهاره هدایت نگاه کنید. دانشجویی که نه سال باید زندان را تحمل کند اما در ادبیاتش، حتی یک کلمه خشونت‌بار پیدا نمی‌شود. به نظر من، بهاره هدایت یک آموزگار بزرگ برای ملت ایران است که جوانی، عشق، علاقه و ویژگی‌های زنانه‌اش را به پای آرمان‌های مسالمت‌آمیزش ریخته است. حرکت‌های مسالمت‌آمیز نلسون ماندلا و گاندی در کنار پیگیری‌شان برای رسیدن به اهداف مدنی‌شان، یک دستاورد بزرگ حتی برای بشریت محسوب می‌شود. نکته بعدی اینکه مردم هرگز خسته نشدند. مثلا در سال ۱۳۹۲، مردم ابراز خستگی نکردند و نگفتند که «بگذاریم آن گزینه تندرو به ریاست جمهوری برسد و اتفاق‌های بعدی مهم نیست» بلکه مردم هنوز قدرت جمع‌بندی داشتند و رفتارشان مبتنی بر تفکر بود و نه بر اساس احساس. به خاطر همین، شاید خیلی از کسانی که سال گذشته رأی دادند، مطالبات خودشان را دست‌نیافتنی می‌دانستند اما پای صندوق رأی آمدند تا از فاجعه بزرگ‌تری جلوگیری کنند. این‌که حکومت، رفتارهای نقض حقوق بشر خود را کنار بگذارد امر محالی است اما اینکه مردم با همین مقاومت‌شان، جلو بروند امری ممکن است که من خیلی به آن خوش‌بین هستم.

یوحنا نجدی: به عنوان سوال آخر، با توجه به اینکه همسر شما آقای تقی رحمانی در خارج از کشور تشریف دارند و شما هم در ایران بارها بازداشت شده‌اید و همواره با فشار نهادهای امنیتی مواجه هستید، آیا تصمیمی برای ترک ایران ندارید؟

نرگس محمدی: {با قاطعیت} من تصمیم ندارم ایران را ترک کنم. من تصمیم دارم در ایران بمانم و امیدوارم که روزی همه شما را در ایران ببینیم. نه؛ تصمیم ندارم از ایران بروم.

رشد چشم‌گیر بودجه نهادهای نظامی، امنیتی و مذهبی در لایحه بودجه سال ۹۴

بودجه سازمان شبه‌نظامی "بسیج" هم از ۶۲۷ میلیارد تومان در سال ۱۳۹۳ به ۸۸۵ میلیارد تومان در سال آینده افزایش پیدا کرده که از رشدی ۴۱ درصدی حکایت دارد.

در این لایحه مجموع بودجه "وزارت دفاع"، "ستاد مشترک ارتش"، "ستاد مشترک سپاه پاسداران"، "بسیج" و "ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح"، ۲۸ هزار میلیارد و ۱۶۷ میلیون تومان است که در مقایسه با رقم ۲۱ هزار میلیارد و ۲۱۷ میلیون تومان در سال جاری، ۳۳ درصد رشد را نشان می‌دهد.

بودجه‌ی وزارت اطلاعات نیز در این لایحه در حالی ۳۵ درصد رشد پیدا کرده که بودجه‌ی وزارت‌خانه‌ی علوم با ۷/۷ درصد، کم‌ترین میزان رشد را در میان وزارت‌خانه‌ها به خود اختصاص داده است و بودجه‌ی وزارت‌خانه‌هایی چون "آموزش و پرورش" و "تعاون و رفاه" نیز به ترتیب ۴/۲۱ و ۱/۱۴ درصد رشد داشته است.

در این لایحه، دولت برای ۵۰ نهاد مذهبی و دینی بیش از ۵ هزار میلیارد تومان کمک بلاعوض در نظر گرفته و بودجه‌ی "موسسه امام خمینی" به ریاست محمدتقی مصباح یزدی نیز از ۵/۱۱ میلیارد تومان در سال جاری به ۲/۱۴ میلیارد تومان در سال آینده افزایش پیدا کرده است.

افزایش این ارقام در بودجه‌ی ۹۴ در حالی است که منابع بودجه‌ی کشور نسبت به سال جاری ۲/۴ درصد رشد داشته و از ۸۰۳ به ۸۳۷ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده است.

عنوان	قانون بودجه 93	لایحه بودجه 94	درصد تغییر
منابع بودجه کشور	803000	837000	4.2
منابع بودجه عمومی کشور	235000	267000	13.6
بودجه جاری	149000	166000	11.4
بودجه عمرانی	41250	47769	15.8
درآمدهای مالیاتی	70254	86109	22.5



دولت برای ۵۰ نهاد مذهبی و دینی بیش از ۵ هزار میلیارد تومان کمک بلاعوض در نظر گرفته است

در حالی که حسن روحانی و مقامات اقتصادی ارشد دولت او از محدود بودن منابع درآمدی دولت در تنظیم لایحه بودجه‌ی سال ۱۳۹۴ به دلیل تداوم تحریم‌های اقتصادی و نیز کاهش چشم‌گیر بهای نفت خبر می‌دهند، بررسی ارقام این لایحه حاکی از رشد قابل توجه بودجه‌ی نهادها و موسسات نظامی، امنیتی، دینی و مذهبی در مقایسه با بودجه‌ی سال گذشته است.



بر اساس این ارقام، دولت روحانی بودجه‌ی "ستاد مشترک سپاه پاسداران" را از رقم ۱۱ هزار میلیارد و ۷۵۹ میلیون تومان به ۱۷ هزار میلیارد و ۲۸۹ میلیون تومان، معادل ۴۷ درصد افزایش داده است که در این میان، سهم "قرارگاه خاتم‌الانبیا" به عنوان بازوی اقتصادی سپاه از پنج هزار میلیارد تومان در سال ۹۳ با رشدی ۱۰۰ درصدی به ۱۰ هزار میلیارد تومان رسیده است.

پاک‌سازی قومی یهودیان در کشورهای عربی-اسلامی گردآوری: اشکان صفایی

از سال ۱۹۴۷ تا کنون، مابین هشتصد و پنجاه هزار تا حدود یک میلیون یهودی از کشورهای عربی و اسلامی خاورمیانه اخراج و یا ناچار به ترک این کشورها شده‌اند. بر اساس آمارهای موجود، در میانه‌ی دهه‌ی چهل میلادی، حدود یک میلیون یهودی در کشورهای عربی-اسلامی زندگی می‌کردند. اما نیم قرن بعد، شمار یهودیان ساکن این کشورها (به جز ایران و ترکیه) به کمتر از هشت‌هزار تن رسید و امروز تخمین زده می‌شود که آمار یهودیان این کشورها به پنج‌هزار تن نیز نمی‌رسد. یهودیان، حضوری تاریخی و گاه چندهزارساله در کشورهای عربی، به ویژه عراق و کشورهای شمال آفریقا داشتند. برای نمونه در سال ۱۹۴۸، حدود ۲۶۵ هزار یهودی در مراکش، ۱۴۰ هزار تن در الجزایر و بیش از ۱۰۰ هزار یهودی نیز در تونس زندگی می‌کردند که روی‌هم‌رفته بیش از نیم میلیون از جمعیت یهودیان جهان را تشکیل می‌دادند. اما هم‌اکنون هیچ یهودی در الجزایر باقی‌مانده و شمار یهودیان باقی‌مانده در تونس و مراکش نیز، روی‌هم‌رفته کمتر از ۴ هزار تن است. افغانستان نیز که روزی حدود ۵ هزار یهودی داشت، امروز حتی یک یهودی ندارد.

خروج یهودیان از برخی از این کشورها، کمی دیرتر یا تحت فشار کمتری انجام شد و از برخی دیگر نیز اخراج شدند. برای نمونه، در جمعیت یهودیان کشورهای مراکش، الجزایر و تونس، تا زمانی که این کشورها تحت‌الحمایه فرانسه بودند، تغییر چندانی ایجاد نشد؛ این در حالی بود که در آن زمان، سازمان‌های یهودی در این کشورها تلاش نسبتاً گسترده‌ای نیز برای تشویق یهودیان برای مهاجرت به اسرائیل می‌کردند. برای نمونه، حتی حمله مسلمانان افراطی در مراکش به یهودیان که با قتل‌عام ۴۴ یهودی در زمان استقلال اسرائیل پایان یافت نیز، نتوانست اکثریت یهودیان این کشور آفریقایی را به ترک زادگاه‌شان راضی کند. این تنها پس از استقلال آن کشورها از فرانسه و افزایش اقدامات یهودی‌ستیزانه در مراکش، الجزایر و تونس بود که مهاجرت گسترده یهودیان از آن سرزمین‌ها آغاز شد. از این دست اقدامات یهودی‌ستیزانه می‌توان به عنوان نمونه به سلب شهروندی همه یهودیان الجزایر در سال ۱۹۶۲ اشاره کرد. در این میان، شاید بدترین بلایا بر سر یهودیان عراق و لیبی آمده باشد که در ادامه به اختصار به وضعیت یهودیان این کشورها، پیش و پس از سال ۱۹۴۸ می‌پردازیم.

عراق

عراق در سال ۱۹۴۷ حدود یکصد و پنجاه هزار یهودی داشت. یهودیان عراق نه تنها چندان ارتباطی با جنبش صیونیزم و ملی‌گرایی یهود نداشتند، بلکه نقشی بسیار حیاتی در استقلال عراق و هنر و فرهنگ و اقتصاد آن کشور ایفا کرده بودند. برای نمونه، نخستین وزیر دارایی عراق یک یهودی بود؛ بیش از نیمی از اعضای اتاق بازرگانی بغداد در سال ۱۹۴۷ یهودی بودند و همچنین اکثریت قریب به اتفاق اعضای ارکستر رادیوی تازه متولد شده بغداد در آغاز دهه ۳۰، یهودی بودند. البته همه این‌ها موجب خشم مسلمانان شد و با ورود تفکر نازیسم به جوامع مسلمان در اواسط دهه ۳۰، حملات گسترده‌ای علیه یهودیان عراق شکل گرفت و مجموعه قوانین نژادپرستانه‌ای همچون آلمان نازی در عراق به تصویب رسید که یهودیان را از همه ارکان جامعه بیرون می‌کرد. در نهایت، در سال ۱۹۴۱ حمله گسترده علیه یهودیان عراق انجام شد که دست‌کم در یک مورد در بغداد، دست‌کم ۲۰۰ یهودی به دست اعراب در دو روز به قتل رسیدند.



سی‌ام نوامبر امسال (۲۰۱۴) در اسرائیل، نخستین روز بزرگداشت و یادبود یهودیانی بود که از کشورهای عربی-اسلامی اخراج شدند و یا زیر فشار شدید، ناچار به ترک این کشورها گردیدند؛ پناهجویان یهودی، که بر خلاف پناهجویان فلسطینی که وضعیت «پناهندگی» را برای فرزندان خود نیز به ارث می‌گذارند، هیچ‌گاه از آن‌ها نامی برده نمی‌شود.



یهودیانی نیز که شهروند لیبی بودند به اردوگاه‌هایی که عموماً در حاشیه صحرا در همان منطقه بودند فرستاده شدند.



و اموالی به ارزش حدود ۵۰ میلیون دلار امروز، از یهودیان به غارت رفت یا تخریب شد. حملاتی مشابه هم همزمان در دیگر شهرهای عراق انجام شد. بعدها نیز، در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸، هم‌زمان با مصوبه سازمان ملل متحد مبنی بر تقسیم «ارض موعود» به دو سرزمین اسراییلی و عربی که با مخالفت اعراب و حمله چندین ارتش مجهز عرب به سرزمین تازه استقلال‌یافته اسراییل روبرو شد، بار دیگر قوانین ضدیهود که برای مدت کوتاهی اجرا نشده بود، به اجرا گذاشته شد. در این دوره نیز دست‌کم ده‌ها میلیون دلار از اموال یهودیان عراقی توسط دولت مصادره شد، یهودیان تقریباً از همه مشاغل ممنوع شدند، هرگونه فعالیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یهودیان ممنوع اعلام شد و حتی به شرکت‌های نفتی غربی که در عراق فعال بودند گفته شد که نباید یهودیان را به کار گیرند و در نهایت نیز «شفیق عدس»، یکی از سرشناسترین یهودیان عراق که از ثروتمندترین افراد آن روز این کشور نیز بود، دستگیر و اعدام شد و همه ثروت او نیز توسط دولت مصادره گردید. در اعدام شفیق که نه تنها فردی فوق‌العاده ثروتمند و با نفوذ بود، بلکه از مشهورترین چهره‌های ضد صهیونیسم در عراق نیز به شمار می‌رفت، زنگ خطر برای یهودیان عراقی به صدا درآمد. در سال ۱۹۵۰، دولت عراق که تا آن‌زمان هرگونه تغییر مکان یهودیان و از جمله خروج آن‌ها از عراق را ممنوع اعلام کرده بود، سیاست جدید خود مبنی بر «اخراج» یهودیان را اعلام کرد. بنابر این سیاست جدید، یهودیان عراقی می‌توانستند با تحویل تقریباً همه اموال خود به دولت بغداد، آن کشور را ترک کنند. این قانون ضرب‌العجلی یک ساله برای یهودیان تعیین کرده بود. در طول این مدت، حدود ۶۰ هزار یهودی موفق شدند با تقدیم همه اموال خود به دولت بغداد -بسیاری از این یهودیان نیز از طبقه متوسط به بالا بودند- از تیغ مرگ و شهروند درجه چندم بودن در عراق بگریزند.

همین تعداد نیز، مابین سال‌های ۱۹۴۸ که سرکوب و کشتار یهودیان عراقی آغاز شد تا ۱۹۵۲، به صورت قاچاق و یا از راه‌های قانونی دیگر از عراق خارج شدند. وزیر خارجه عراق آن زمان بارها تأکید کرده بود که در زمینه اخراج همه یهودیان از آن کشور به شرط مصادره همه اموال آن‌ها به شدت مصمم است. در همان زمان بمب‌گذاری‌های متعددی نیز در نیایشگاه‌های یهودیان عراق انجام شد که با کشتار بیشتر یهودیان و انگیختن وحشت در جامعه یهودی، به روند اخراج آن‌ها سرعت ببخشد. این پروژه در سال ۱۹۵۲ متوقف شد و بار دیگر حدود ۱۰ تا پانزده هزار یهودی باقیمانده در عراق با محدودیت خروج روبرو شدند.

اوضاع علیه یهودیان در عراق بار دیگر با قدرت گرفتن حزب بعث و جنگ شش روزه شدت گرفت، به گونه‌ای که در سال ۱۹۶۹ گروهی از یهودیان در میدانی در بغداد به دار آویخته شدند و با دعوت دولت، آن روز نزدیک به نیم میلیون نفر در محل اعدام آن‌ها به رقص و پایکوبی پرداختند. باقی‌مانده یهودیان عراقی نیز در دهه هفتاد، زمانی که دوباره اجازه خروج از کشور را یافتند، آنجا را ترک کردند. در زمان حمله نیروهای ائتلاف به عراق کمتر از ۵۰ یهودی هم‌چنان در آن کشور زندگی می‌کردند که تقریباً همه آن‌ها نیز فوراً عراق را ترک کردند.

لیبی

تاریخ یهودیان لیبی دست‌کم به سه قرن پیش از میلاد مسیح و دوران حاکمیت یونانیان بر آن بخش از آفریقا باز می‌گردد؛ هرچند که برخی کارشناسان، بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی، معتقد هستند که جامعه‌ای یهودی از حدود سه هزار سال پیش (دوران سلیمان نبی) در لیبی مستقر بوده‌اند. حضور یهودیان در لیبی، در تمام این چند هزار سال

ادامه داشت. در این تاریخ طولانی، یهودیان لیبی دوره‌های خوب و بد بسیاری را پشت سر گذاشتند و تحت حکومت‌های متفاوتی زندگی کردند؛ از قیام علیه رومیان گرفته، تا زندگی زیر سلطه امپراتوری عثمانی و دیگر حکومت‌های موقت اسلامی و قبیله‌ای، یهودیان لیبی گاه زندگی راحت و شکوفایی داشتند، و گاه با قتل‌عام روبرو می‌شدند.

اما تاریخ معاصر یهودیان لیبی در سال ۱۹۱۱ آغاز می‌شود. در این سال بود که نیروهای ایتالیایی با شکست ارتش عثمانی، لیبی را به مستعمره خود مبدل کردند. از این زمان، به مدت بیش از دو دهه، یهودیان لیبی زندگی نسبتاً راحت و آرامی داشتند. بر اساس اسناد ایتالیایی‌ها، در سال ۱۹۳۱، حدود ۲۱ هزار یهودی در لیبی زندگی می‌کردند که چهار درصد از جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دادند. هم‌چنین، تا پایان دهه ۱۹۳۰، یهودیان حدود یک‌چهارم جمعیت طرابلس (تریپولی) را تشکیل می‌دادند. هرچند که اکثریت یهودیان لیبی در طرابلس و یا بنغازی زندگی می‌کردند، اما گروه‌هایی نیز بودند که در روستاها می‌زیستند و به کشاورزی و یا دام‌پروری اشتغال داشتند. حتی گروهی از یهودیان لیبی، در غارها زندگی می‌کردند.

در ای میان، دوره اصلی سختی برای یهودیان لیبی، از سال ۱۹۳۸ آغاز شد. در این سال، دولت فاشیست ایتالیا قوانین نژادی خود موسوم به «قانون حفاظت از نژاد» را تصویب کرد. اگر چه این قوانین در لیبی نیز به عنوان مستعمره ایتالیا اعلام شد، ولی تا حدود دو سال بعد بسیاری از این مقررات در آن کشور آفریقایی به مرحله اجرا درنیامد. اما زمانی که نهایتاً جنگ به لیبی رسید، اوضاع به کلی تغییر کرد. جنگ جهانی دوم زمانی به لیبی رسید که نیروهای ایتالیایی از طریق این کشور به مصر که رابطه نزدیکی با بریتانیا داشت حمله کردند. این اقدام تخصصی ایتالیا، با شکست سخت آن کشور همراه شد. در جریان این نبرد که با ورود نیروهای آلمانی به میدان، شدیدتر هم شد، چندین بار مناطق مختلف لیبی میان نیروهای محور و متفق دست‌به‌دست شد و در این میان، ده‌ها غیرنظامی یهودی نیز در نتیجه آتش‌باری طرفین کشته شدند. نکته دیگر در این دوره این بود که هر بار بریتانیایی‌ها شهری را تصرف می‌کردند، با استقبال یهودیانی روبرو می‌شدند که از لغو قوانین نژادپرستانه خوشحال بودند. همین نکته بهانه‌ای به دست ایتالیایی‌ها داد که پس از بازپس‌گیری آن مناطق از بریتانیایی‌ها، فشار بیشتری بر یهودیان وارد آورند و به اقداماتی برای خالی کردن لیبی از جمعیت یهودی دست بزنند. موسولینی یهودیان لیبی را به سه دسته تقسیم کرد:

آن‌هایی که از اتباع فرانسه و یا تحت‌الحمایه تونس بودند، به اردوگاه‌های کار اجباری در تونس و الجزایر فرستاده شدند.

آن‌هایی که دارای تابعیت بریتانیایی بودند به کمپ‌های کار اجباری در اروپا، به ویژه ایتالیا فرستاده شدند. این گروه تا زمان اشغال ایتالیا توسط آلمان و انتقال به اردوگاه‌های دیگر، زندگی به نسبت خوبی داشتند (به نسبت یهودیانی که در اردوگاه‌های کار اجباری و مرگ تحت کنترل آلمان بودند).

یهودیانی نیز که شهروند لیبی بودند به اردوگاه‌هایی که عموماً در حاشیه صحرا در همان منطقه بودند فرستاده شدند.

در این زمان نیروهای آلمانی نیز با اشغال بنغازی و مناطق یهودی‌نشین آن، نزدیک به دو هزار یهودی را به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند که از این میان، حدود ۵۰۰ تن، عموماً به دلیل شرایط سخت کار و زندگی، نبود غذا و بیماری جان باختند. لیبی بالاترین شمار قربانیان یهودی کشورهای اسلامی را در جریان هولوکاست داشت.

اما فاجعه اصلی برای یهودیان لیبی پس از آن رخ داد که جنگ تمام و این کشور به طور کامل از کنترل آلمان خارج شد و تحت حاکمیت نظامی بریتانیا درآمد. در نوامبر سال ۱۹۴۵ در جریان شورش‌های یهودیان در تریپولی (طرابلس) و شهرهای اطراف آن، دست‌کم ۱۴۰ یهودی به دست مهاجمان عرب مسلمان به قتل رسیدند و صدها تن دیگر نیز زخمی شدند. در میان کشته‌شدگان، دست‌کم ۳۶ کودک نیز بودند. در جریان این تهاجم نه تنها ۴ هزار یهودی بی‌خانمان شدند، بلکه مهاجمان تقریباً به همه ۴۴ کنیسه یهودیان در طرابلس حمله و آن‌ها را غارت کردند و دست‌کم پنج مورد از این نیایشگاه‌ها را نیز کاملاً تخریب نمودند.

در رویدادی نسبتاً مشابه نیز در سال ۱۹۴۸، بار دیگر حملات گسترده‌ای علیه یهودیان در طرابلس انجام شد. اما این بار یهودیان نیز آماده بودند و به همین دلیل شمار کشته‌شدگان یهودی به ۱۳ یا ۱۴ تن محدود ماند و ۴ تن از مسلمانان عرب مهاجم نیز کشته شدند. این حملات هم‌زمان با حمله نظامی ارتش‌های عرب به کشور تازه استقلال‌یافته اسرائیل انجام شد. در آن زمان، گروهی از جوانان عرب از تونس و الجزایر وارد لیبی شده بودند تا از طریق آن کشور خود را به مصر برسانند و با اسرائیل بجنگند. از سوی دیگر نیز، حضور گروهی از جوانان یهودی با اعتقادات صهیونیستی بر آتش اختلافات دمید تا جایی که سرانجام یک مجادله لفظی بین یک یهودی و یک عرب مسلمان در بازار شهر قدیمی طرابلس به یک درگیری تمام‌عیار میان دو گروه مبدل شد که علاوه بر حدود ۱۸ کشته، ده‌ها تن زخمی و خسارات مالی فراوانی بر جا گذاشت. اوضاع یهودیان لیبی که از چند سال پیش از استقلال اسرائیل رو به وخامت نهاده بود، در پی تشکیل کشور اسرائیل و پس از آن، استقلال لیبی در سال ۱۹۵۱ و پیوستن آن به اتحادیه عرب، به شدت وخیم‌تر شد. همه این موارد موجب مهاجرت (یا فرار) گسترده یهودیان از لیبی شد. تنها در یک سال، در سال ۱۹۴۹ که مهاجرت یهودیان از لیبی قانونی شد، نزدیک به ۳۱ هزار تن از حدود ۴۰ هزار یهودی لیبیایی، این کشور آفریقایی را عموماً به مقصد اسرائیل ترک کردند. این یهودیان ناچار بودند که تقریباً همه اموال خود را در لیبی رها کنند. این اموال بعدها در نتیجه قانونی که در سال ۱۹۶۱ تصویب شد، توسط دولت لیبی مصادره شدند. بر اساس دیگر قوانین تصویب‌شده در سال ۱۹۶۱ که مربوط به دریافت شهروندی لیبی می‌شد، از میان حدود ۱۰ هزار یهودی باقی‌مانده در آن کشور، تنها به شش تن شهروندی لیبی داده شد و بقیه از هرگونه حق قانونی محروم ماندند.

د. در سال ۱۹۶۷ و پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ژوئن آن سال، بار دیگر حملات توده‌ای علیه یهودیان در لیبی آغاز شد که این بار نیز دست‌کم ۱۸ تن از یهودیان لیبی به دست توده‌های مسلمان عرب لیبیایی به قتل رسیدند. این تهاجم نیز ده‌ها زخمی به جا گذاشت و در جریان آن صدها یهودی بی‌خانمان شدند و اموال آن‌ها غارت شد. در پی این رخداد، رهبران یهودی از «سلطان ادريس» خواستند که به یهودیان آن کشور اجازه خروج دهد. ادريس نیز این اجازه را صادر کرد و حتی به شرط اینکه اموال خود را در لیبی رها کنند، آن‌ها را تشویق کرد که هرچه سریع‌تر آن کشور را ترک کنند. در این زمان، تنها در یک بازه زمانی یک‌ماهه، حدود ۶ هزار یهودی با کمک دولت و ارتش ایتالیا و با رها کردن همه اموال خود، از لیبی خارج شدند.

دو سال بعد، زمانی که معمر قذافی با کودتایی در لیبی قدرت را به دست گرفت، چیزی مابین یکصد تا پانصد یهودی هم‌چنان در آن کشور زندگی می‌کردند. قذافی به محض کنترل قدرت، با فرمانی همه اموال این یهودیان را مصادره و آن‌ها را ممنوع‌الخروج کرد. علی‌رغم این امر اما، تا سال ۱۹۷۴ تقریباً همه این یهودیان از لیبی فرار کردند و تنها ۲۰ یهودی در آن کشور باقی ماندند. آخرین یهودی باقی‌مانده در لیبی یک بانوی ۸۰ ساله بود که تا سال ۲۰۰۳ که به خانواده‌اش در رم پیوست، در یک آسایش‌گاه در طرابلس زندگی می‌کرد. خانواده این زن سال‌ها فکر می‌کردند که او مرده است. خروج این بانو، میخی بود بر تابوت تاریخ بیش از دو هزار ساله‌ی یهودیان در لیبی.

با آغاز قرن بیست و یکم، معمر قذافی در چارچوب سیاستی که به ظاهر برای نزدیک شدن به غرب و به توصیه فرزند خود سیف‌الاسلام در پیش گرفته‌بود، گروه‌هایی از یهودیان را به لیبی دعوت کرد و گفت که حاضر است به آن دسته یهودیان لیبیایی تباری که به اسرائیل مهاجرت نکرده بودند، غرامت بپردازد. در سال‌های بعد دولت لیبی حتی از یهودیان لیبیایی تبار اسرائیلی و از جمله معاون وقت رییس پارلمان اسرائیل، برای سفر به طرابلس دعوت کرد. در میان یهودیانی که در آن زمان به لیبی رفتند و چندی بعد با قذافی نیز دیدار کردند، مردی بود که بعدها به مخالفان مسلحی پیوست که برای سرنگون کردن حکومت سرهنگ پس از چهار دهه تلاش می‌کردند. در جریان مبارزات مسلحانه با حکومت قذافی در سال ۲۰۱۱، مخالفان او دیدگاه‌های متناقضی درباره یهودیان ابراز می‌داشتند؛ در حالی که برخی از دوستی دوباره با یهودیان سخن می‌گفتند، دیگران نظرات به شدت یهودی‌ستیزانه‌ای بروز می‌دادند. در این میان بود که یک یهودی ایتالیایی لیبیایی تبار نیز به مخالفان پیوست. «داوید گربی» که انقلابیون او را «یهودی انقلابی» می‌نامیدند، با آزادی تریپولی به آن شهر رفت و با مجوز دولت انتقالی و برخی شیوخ مسلمان، دیواری را که در زمان قذافی گداگرد کنیسه‌ای اصلی شهر کشیده شده بود تخریب کرد و وارد آن شد. البته این بازگشایی بیشتر از دو روز نپایید و حتی نزدیک بود به قیمت جان داوید تمام شود. زمانی که «داوید گربی» وارد کنیسه و مشغول نیایش شد، گروهی از مخالفان مسلح به هدف کشتن او به عنوان تنها یهودی حاضر در شهر، به سمت این نیایشگاه حمله کردند. وی بعدها در گفتگویی با نشریه اینترنتی «تایمز آو ایزرائل» گفت که هرچند تقریباً همه محافظان او از در پشتی کنیسه فرار کردند، اما او ماند و نماز خود را به پایان رساند و سپس از درب جلویی خارج شد. در این هنگام بود که او متوجه شد برخلاف تصور، مهاجمان در کنار درب پشتی انتظار او را می‌کشیدند و روبروی درب اصلی، عموماً خبرنگاران خارجی بودند که می‌خواستند از این واقعه گزارش تهیه کنند.

البته همانطور که گفته شد، «یهودی انقلابی» پیش‌تر نیز در چارچوب هیأتی و به دعوت قذافی به لیبی رفته بود و در سال ۲۰۰۹ نیز با سرهنگ در رم ملاقات کرده بود. گربی بعدها در این زمینه به روزنامه گاردین گفت که فکر می‌کرده قذافی جداً قصد دارد که اوضاع را بهبود دهد؛ اما بعدها متوجه شده که این اقدامات همه نمایشی و دروغ بوده‌اند. علی‌رغم آن‌که امروزه حتی یک یهودی نیز در لیبی باقی نمانده و این کشور در آتش جنگ میان گروه‌های مسلح می‌سوزد، «داوید گربی» که آخرین تلاش او برای زنده کردن تاریخ یهودیان لیبی نیز به شکست انجامید می‌گوید که هنوز ناامید نشده است و امیدوار است که روزی دوباره جمعیتی یهودی برای زندگی به لیبی بازگردند.



دانشنامه سرمایه: بازدهی سهام [۱] از تقسیم کردن درآمد خالص [۲] بر ارزش حقوق صاحبان سهام [۳] به دست می‌آید و به صورت درصد ارائه می‌شود. "نرخ بازدهی سهام" در واقع بیان می‌کند که یک شرکت به ازای هر واحد از پولی که صاحب سهام، سرمایه‌گذاری کرده است چه میزان سود تولید می‌کند.

درآمد خالص برای یک سال مالی پیش از پرداخت سود سهام [۴] به صاحبان سهام عادی [۵] اما پس از پرداخت سود سهام به صاحبان سهام ممتاز [۶] محاسبه می‌شود. ارزش حقوق صاحبان سهام، ارزش سهام ممتاز را شامل نمی‌شود.

- (Return on Equity (ROE [۱]
- Net Income [۲]
- Shareholder's Equity [۳]
- Dividend [۴]
- Common Stock [۵]
- Preferred Stock [۶]



دانشنامه سرمایه



پی‌نوشت ۱ - در پنج سال گذشته، گزارش‌ها و شایعاتی پیرامون تبار یهودی معمر قذافی در رسانه‌های بین‌المللی منتشر شده است. بر اساس این گزارش‌ها، مادر بزرگ رهبر سابق لیبی یهودی بوده که پس از مسلمان شدن با یک شیخ عرب ازدواج می‌کند. در برخی گزارش‌ها آمده بود که بستگان دور قذافی در اسرائیل زندگی می‌کنند. خاندان قذافی هیچ‌گاه رسماً به این گزارش‌ها واکنش نشان ندادند. بعدها، پس از سقوط قذافی، یکی از مقامات ارشد در حکومت وی گفت که سرهنگ هر شخصی را که در این زمینه سخنی می‌گفت، حتی اگر از درون حکومت بود، به قتل می‌رساند. بر اساس برخی گزارش‌ها، بیست‌درصد از مخالفان مسلح قذافی، همین تبار یهودی سرهنگ را یکی از دلایل اصلی خود برای قیام علیه او اعلام کرده بودند.

پی‌نوشت ۲ - یهودیان لیبی فرهنگ غذایی بسیار ویژه‌ای داشتند. خوراک‌های یهودیان لیبی عموماً از ترکیب دستورپخت‌های مراکشی، الجزایری، تونسسی، مصری و ایتالیایی با قوانین «کشروت» (حلال و حرام یهودیت) بود که نتیجه آن خوراک‌های جدید و ناب می‌شد. این خوراک‌ها هم‌چنان در میان یهودیان لیبیایی تبار به ویژه در رم هوادارانی دارند.

پی‌نوشت ۳ - در مجموع تخمین زده می‌شود که مساحت املاک و مستغلاتی که یهودیان سرزمین‌های عربی-اسلامی ناچار شدند هنگام خروج از آن کشورها در زادگاه‌های خود رها کنند، به حدود یکصد هزار کیلومتر مربع می‌رسد. این یعنی مساحت این زمین‌های رها شده، نزدیک به چهار برابر اسرائیل امروزی است و از لحاظ ارزش مالی نیز، سازمان جهانی یهودیان سرزمین‌های عرب، تخمین می‌زند که این مستغلات، امروز ارزشی حدود ۳۰۰ میلیارد دلار آمریکا دارند.

مهرماه سال جاری باشگاه پرسپولیس در اقدامی یکجانبه معاونت اقتصادی نماینده اسپانسر این باشگاه را حذف و از ادامه فعالیت کارکنان این معاونت در مجموعه باشگاه جلوگیری کرد.

این در حالی است که محمدابراهیم کاظم‌پور نماینده شرکت «بهنام پیشرو کیش» اسپانسر مالی پرسپولیس که به ریاست هیات مدیره «تولید مسکن بنیاد مستضعفان» و مدیرعامل «هلدینگ بهمن» نیز در کارنامه‌ی او دیده می‌شود، مرداد ماه سال جاری و با شروع اختلافات بین این اسپانسر و باشگاه گفته بود: «ما با امضای وزارت ورزش آمدم و با امضای وزارت هم می‌رویم.»

اما این قرارداد بر طبق گزارش تابناک تخلفات دولتی‌ها را نیز به همراه داشته است. بر اساس این گزارش «بهنام پیشرو کیش» در حالی به عنوان اسپانسر ۳۰ میلیاردی یک فصل پرسپولیس معرفی شده بود که این شرکت قبل از عقد قرار داد با باشگاه پرسپولیس، اصلاً وجود نداشته و پس از قرارداد با پرسپولیس به ثبت رسمی رسیده است.

شرکت «بهنام پیشرو کیش» به عنوان اسپانسر پرسپولیس در تاریخ ۱۳ اردیبهشت یعنی سه روز بعد از امضا شدن قرارداد به شماره ثبت ۱۱۳۱۱ و در اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری منطقه آزاد کیش به ثبت رسیده است. اما نکته جالب این قرارداد آدرس یکسان این شرکت و «شرکت امید کیش» است. بر طبق آگهی رسمی، علی فاضل به عنوان مدیرعامل، اکبر غمخوار به نمایندگی از بنیاد تعاون و حرفه‌آموزی صنایع زندانیان کشور، تقی گل‌رخسار به نمایندگی از «شرکت بین‌المللی سرمایه‌گذاری اقتصاد جهان صنعت»، رضا شیوا، رحیم مطهرنژاد و خیرالله خادم به عنوان اعضای هیأت مدیره «شرکت امید کیش» هستند.

تخلف بعدی دولت در وزارت ورزش، آنجاست که مبلغ این قرارداد بیش از پانزده میلیون ریال بوده و طبق فصل اول آیین‌نامه معاملات دولتی به عنوان «معامله عمده» شناخته می‌شود که باید از طریق مناقصه یا مزایده برگزار شود اما در خصوص انتخاب اسپانسر باشگاه پرسپولیس، هیچ مزایده یا مناقصه‌ای صورت نگرفته و وزارتخانه خود اقدام به انتخاب و معرفی حامی مالی کرده بود.

در همین حال، به دنبال تغییر اعضای هیات مدیره باشگاه پرسپولیس و حذف نمایندگان اسپانسر در این هیات، امیررضا خادم، نماینده‌ی وزارت ورزش در امور دو باشگاه پرسپولیس و استقلال، تغییر قریب‌الوقوع حامی مالی در پرسپولیس را علت تغییرات در اعضای هیأت مدیره این باشگاه دانست و گفت: «به دلیل اینکه تعدادی از اعضای هیات مدیره پرسپولیس در تیم اسپانسر قبلی باشگاه بودند، با آمدن اسپانسر جدید باید از باشگاه بروند.»

گفتنی است اعضای جدید هیأت مدیره پرسپولیس، حسین کلانی و جعفر کاشانی هستند که طبق حکمی از طرف وزارت ورزش به این سمت منسوب گردیدند و به این ترتیب کاظم‌پور و خواجه‌وند از هیأت مدیره این باشگاه جدا شدند.



عبدالرضا احمدی: گزارش این هفته‌ی رانت و فساد در ایران به «تخلف وزارت ورزش و جوانان در انتخاب حامی مالی باشگاه پرسپولیس»، «ادعای ۱۱ هزار بوریسیه‌ی غیرقانونی در دولت اصلاحات»، «تخلفات در مصوبات شورای عالی بیمه» و نیز یک «کلاهبرداری ۱۲۰ میلیاردی» اختصاص دارد. این گزارش‌ها در راستای پروژه‌ی شفافیت برای ایران تهیه و منتشر می‌شود.



«بیمه توسعه» در خصوص عدم رعایت قوانین و مقررات «بیمه مرکزی» نیز تخلفاتی داشته است. این شرکت نه تنها بر خلاف ماده یک قانون بیمه، اموال شرکت را نزد خودش بیمه کرده است



ادعای ۱۱ هزار بوریسی غیرقانونی در دولت اصلاحات

در حالی که سرانجام با معرفی محمد فرهادی و رای اعتماد مجلس شورای اسلامی، وزارت علوم از بلا تکلیفی چندماهه پس از استیضاح و برکناری رضا فرجی‌دانا خارج شد، اما هم‌چنان موضوع بوریسی‌های غیرقانونی اعطاشده از سوی این وزارتخانه در دولت‌های مختلف حل نشده باقی مانده است.

در این میان، پس از انتشار گزارش تخلفات بوریسی در دولت‌های نهم و دهم، غلام‌رضا خواجه‌سروی، معاون دانشجویی وزارت علوم در این دولت‌ها، در گفتگویی با خبرگزاری «مهر» مدعی اعطای حدود ۱۱ هزار بوریسی غیر قانونی در دولت اصلاح‌طلب محمد خاتمی شد و گفت «در دوره اصلاحات افرادی بدون رعایت هیچ‌گونه تشریفات قانونی بوریسیه دکترا شده‌اند و در کشورهای خارجی از جمله انگلیس، آمریکا و کانادا به تحصیل پرداخته و حتی به کشور بازنگشتند».

با این وجود آقای خواجه‌سروی اشاره‌ای به دلایل سکوت وزارت علوم در زمان دولت نهم و دهم در خصوص این بوریسی‌های غیر قانونی نکرد.

اما دیگر تخلف در سیستم آموزش عالی پرونده تخلفات مالی ۱۹ تن از مسوولان و پرسنل دانشگاه آزاد بود که در دوره مدیریت فرهاد دانشجو در این دانشگاه رخ داده است. تخلفاتی که در قالب نقل و انتقال دانشجو انجام شده بود.

«مصدق»، مدیرکل حقوقی دانشگاه آزاد با اعلام این تخلفات گفته: «همین امروز پرونده‌ای داریم که کلاهبرداری ۳۰۰ میلیون تومانی تحت عنوان نقل و انتقال صورت گرفته است. در نیمه اول سال ۱۳۹۲ یک فردی با اخذ ۳۰۰ میلیون تومان دو نفر را بدون کنکور در یکی از رشته‌های پزشکی این دانشگاه پذیرش و همچنین جابه‌جا کرده و انتقال داده است.»

وی با بیان این‌که «آمار یک ساله دعاوی دانشگاه درباره تخلفات مسوولان، مدیران، معاونان، کارکنان و هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهیه شده» گفت که این آمار «به هیات بدوی و کمیسیون ماده ۳۷ ارجاع شده است».

تخلفات در مصوبات شورای عالی بیمه

خبر دیگر هفته مربوط به تخلفات در مصوبات شورای عالی بیمه است. اولین بار تیرماه سال جاری بود که «معاون نظارت بیمه مرکزی» با اشاره به تخلفات «بیمه توسعه» گفته بود: «این تخلفات به دلیل جریان سوء مدیریت حاکم بر شرکت رقم خورده و علاوه بر تخلفات متعدد انجام شده، مبالغ عمده از خسارت زیان‌دیدگان و دیون دولتی به میزان بلا تکلیف باقی مانده است.»

اما به گزارش «ایران و جهان» در روزهای گذشته انتشار رسمی صورت‌های مالی این شرکت سرفصل جدیدی برای تخلفات این شرکت افشا می‌کند.

بر طبق این گزارش در صورت‌های مالی اشاره‌ای «به درصد سهام‌داران حاضر و تصمیمات مجمع در خصوص بندهای بی‌شمار گزارش حسابرس و بازرس قانونی که فقط در ۱۷ بند از مصوبات و قوانین شورای عالی بیمه تخلف کرده اشاره‌ای نشده است و شرکت سودی را نیز تقسیم نکرده است. این شرکت مبلغ ۱۷ ریال سود برای هر سهم در سال مالی ۹۲ شناسایی کرده بود اما گویا زیان انباشته ۱۹۹ میلیارد و ۳۳۹ میلیون ریالی آن، مانع از تقسیم سودی میان سهامداران شده است.»

هم‌چنین گزارش حسابرس مستقل و بازرس قانونی بیمه توسعه نشان می‌دهد که میزان خسارت پرداختی «بیمه توسعه» در سال مالی گذشته با اطلاعات ارسالی به «بیمه مرکزی» مغایرت دارد.

گزارش حساب‌رسی شده شرکت نشان می‌دهد که «بیمه توسعه» بابت استرداد مازاد دریافتی (۱۰ درصد مازاد بر اصل حق بیمه و سرنشین) مبلغ ۲۹ هزار و ۵۱۴ میلیون ریال در سال ۱۳۸۹ و دو ماه و ده روز در سال ۱۳۹۰ بابت کسر سهم نیروی انتظامی اقدام نکرده و اضافه پرداختی‌های بیمه‌گذاران مسترد نشده است.

«بیمه توسعه» در خصوص عدم رعایت قوانین و مقررات «بیمه مرکزی» نیز تخلفاتی داشته است. این شرکت نه تنها بر خلاف ماده یک قانون بیمه، اموال شرکت را نزد خودش بیمه کرده است بلکه در خصوص رعایت آیین‌نامه ۶۰ درخصوص سرمایه‌گذاری حداقل ۳۰ درصدی به صورت اوراق و سپرده تخلفاتی دارد.

همچنین عدم پرداخت بدهی به بیمه مرکزی و عوارض نیروی انتظامی و وزارت بهداشت از دیگر مواردی است که طبق ضوابط رعایت نشده است. این شرکت ۶۹ میلیارد تومان به به وزارت بهداشت و ۱۵ میلیارد و ۵۷۹ میلیون تومان به نیروی انتظامی بدهی دارد. این شرکت حدود ۳۰۰ میلیارد تومان خسارت معوق و ۱۳۷ میلیارد تومان حساب پرداختنی نیز دارد.

میلیاردها تومان پول به صورت تن‌خواه در حساب دو عضو شورای شهر تهران

خبر دیگر مربوط به میلیاردها تومان پول شورای شهر تهران به صورت «تن‌خواه» در حساب‌های شخصی الهه راستگو و مرتضی طلایی، دو عضو این شورا است. به گزارش تقاطع در جلسه روز یکشنبه (۱۱ آبان-۲ نوامبر) «شورای اسلامی شهر تهران»، وقتی عبدالحسین مختاباد، «رییس کمیته هنری» این شورا تصمیم داشت برای بار دوم در یک هفته اخیر درباره واریز میلیاردها تومان پول مردم تهران به حساب شخصی یکی از اعضای آن تذکر دهد، ابتدا مهدی چمران، «رییس شورای شهر»، از دادن وقت به وی خودداری کرد و به دنبال آن، الهه راستگو، عضو دیگر این شورا گفت: «آقای مختاباد، منظور شما از تذکری که سه‌شنبه پیش در صحن علنی دادید من بودم؟» بر اساس این گزارش، پس از آن‌که عبدالحسین مختاباد تایید کرد که منظورش، الهه راستگو بوده، خانم راستگو «دفترچه حساب مشترک سازمان‌های مردم‌نهاد» مربوط به «بانک شهر» را به تک تک اعضای شورای شهر نشان داد و اعلام کرد که این حساب، به صورت «مشترک» و «دو امضایی» به نام خودش و «محمدرضا زمردیان، مسوول سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها)» است.

استدلال‌های مخالف با مجازات اعدام مترجم: مجتبی صفری

ارزش زندگی انسان

هر شخصی بر این باور است که زندگی انسان ارزشمند است. بعضی از مخالفین با اعدام بر این باورند که زندگی انسان چنان ارزشمند است که حتی قاتلین نباید از ارزش زندگی محروم شوند. آنها معتقدند که ارزش زندگی مجرم با عمل او از بین نمی‌رود، حتی اگر کسی را کشته باشد.

بعضی دیگر از طرفداران لغو اعدام آنقدر سخت‌گیر نیستند. آنها می‌گویند از زندگی باید پاسبانی شود، مگر آنکه دلیل مناسبی برای عدم انجام این کار وجود داشته باشد و اینکه آنهایی که طرفدار مجازات اعدام هستند موظف هستند درستی موضع خود را توضیح دهند.

حق به زندگی

هر شخص دارای حق محروم‌نشده‌ی حیات است، حتی آنهایی که مرتکب به قتل شده‌اند؛ محکوم کردن یک شخص به مرگ و اعدام او چنین حقی را پایمال می‌کند. این استدلال مشابه با استدلال ارزش زندگی انسان است، با این تفاوت که مسأله از دیدگاه حقوق بشر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

استدلال مخالف این هست که عمل یک شخص می‌تواند حقوق بشر را از او صلب کند و در نتیجه قاتلان به دلیل عمل خود حق به زندگی را از دست می‌دهند. مثال دیگری می‌تواند این موضوع را روشن کند؛ یک شخص حق به زندگی را از دست می‌دهد اگر حمله‌ای به قصد کشتن را آغاز کند و تنها راهی که قربانی می‌تواند از جان خود محافظت کند کشتن مهاجم است. فیلسوف و خدانشناس قرون وسطی توماس آکویناس این مسأله را به روشنی بیان کرده است:



قصاص عادلانه‌ای که برای برپایی عدالت وضع شده باشد به آسانی از انتقام یا کینه‌جویی قابل تمییز است.



این عضو «سابقاً اصلاح‌طلب» شورای شهر تهران با بیان این‌که «ما اجازه نداریم همین‌طوری و بدون قاعده از این حساب پول برداشت کنیم»، ادامه داد: «علاوه بر ما، در هیات امنای سمن‌ها، ۵ نفر از اعضای شورا حضور دارند و تمام هزینه‌ها بر اساس تایید این هیات امانا انجام می‌شود.»

وی تاکید کرد که تا کنون، «چیزی خارج از مصوبه»، از این حساب خرج نشده است.

با این حال، این سخنان الهه راستگو نیز عبدالحسین مختاباد را قانع نکرد و او در واکنش، خواستار مشخص شدن «سود» و «هزینه‌کرد» این حساب شد و گفت «همه اعضای شورا باید بدانند هزینه‌هایی که از این حساب خارج می‌شود به چه دلیل است». وی با تاکید بر «غیرقانونی» بودن واریز این وجوه میلیاردی به حساب اعضای شورا، خاطرنشان کرد که «بیت‌المال نباید به عنوان «تن‌خواه» در حساب شخصی افراد موجود باشد و این وجوه باید هر چه سریع‌تر به حساب شورای شهر واریز شود».

خانم راستگو نیز در واکنش، با بیان این‌که این حساب بانکی، به دلیل دوامضایی بودن، «شخصی محسوب نمی‌شود»، مبالغ واریز شده به آن را «با صلاح‌دید هیات رییس» توصیف کرد و گفت: «ما وقتی می‌خواهیم کمک به سازمان یا تشکل مردم‌نهادی کنیم، ضابطه و قانون دارد و این‌طور نیست که دل‌بخواه یا با سفارش و توصیه این وجوه صرف شود.»

حبیب کاشانی، عضو اصول‌گرای شورا نیز در حاشیه این جلسه با اعتراض به آقای مختاباد گفت که این روش تذکر دادن در صحن علنی و مقابل خبرنگاران «درست» نیست و «باعث تشویش اذهان می‌شود».

کلاهبرداری ۱۲۰ میلیاردی

آخرین خبر مربوط به کلاهبرداری ۱۲۰ میلیارد ریالی فردی است که تحت پیگرد پلیس بین‌المللی قرار گرفته و بازداشت شده است.

خبرگزاری «فارس» اتهام این فرد را با نام اختصاری «الف. خ» جعل، پول‌شویی و کلاهبرداری عنوان کرد و به نقل از «رضوانی»، رییس پلیس بین‌الملل نیروی انتظامی نوشت: «این فرد پس از انجام هماهنگی‌های لازم با پلیس کشور امارات و سیر مراحل قانونی به کشور ایران بازگردانده شد؛ این فرد در فرودگاه حضرت امام خمینی (ره) دستگیر و پس از سیر مراحل اداری در فرودگاه و انجام تحقیقات فنی و تخصصی به پلیس اطلاعات فرودگاه تحویل تحویل شد.»

لذا اگر شخصی برای جامعه خطرناک و با گناهِش آن را به نابودی می‌کشانَد، درمانی که باید به کار گرفته شود اعدام است تا بتوان سلامت جامعه را حفظ کرد... بنابراین کشتن شخصی که شایستگی خود را حفظ می‌کند اشتباه است، هرچند کشتن یک گناهکار می‌تواند مثل کشتن یک حیوان وحشی قابل توجیه باشد. زیرا همانطور که ارسطو گفته است انسان بدکار از حیوان وحشی مضرتر است.

- «مدخل الهیات» نوشته‌ی توماس آکویناس

آکویناس می‌گوید که پیش‌زمینه می‌تواند عمل بد (کشتن) را به عمل خوب (کشتن برای ترمیم عدالتی که به سبب کشته شدن مقتول خدشه‌دار شده است و کشتن شخصی که شایستگی خود را با ارتکاب به قتل از دست داده است) تغییر دهد.

اعدام فرد بی‌گناه

مرسوم‌ترین و متقاعدکننده‌ترین استدلال علیه اعدام این است که دیر یا زود افراد بی‌گناه به دلیل نقایص موجود در نظام قضایی کشته خواهند شد. شاهدها (در مواردی که حضور داشته باشند)، شاک‌ها و اعضای هیأت منصفه ممکن است مرتکب اشتباه شوند. وقتی این مسأله با نقایص موجود در سیستم قضایی جمع شود، محکوم شدن بی‌گناهان اجتناب‌ناپذیر است. در صورت وجود مجازات اعدام چنین اشتباهاتی امکان اصلاح شدن نخواهند داشت.

مجازات اعدام یک عمل غیرقابل برگشت توسط دولت را قانونی می‌کند و افراد بی‌گناه به ناچار کشته خواهند شد. مادامیکه عدالت بشر جایز الخطاست، خطر اعدام افراد بی‌گناه وجود خواهد داشت.

- عفو بین‌الملل

شواهد فراوانی وجود دارد که چنین اشتباهاتی امکان وقوع دارند: در آمریکا از سال ۱۹۷۳ تا کنون ۱۳۰ نفر محکوم به اعدام، بی‌گناه شناخته شده و آزاد شده‌اند.* زمان متوسط باقی ماندن در بند محکومین به اعدام برای این تیرئه شده‌گان ۱۱ سال بوده است.* در آمریکا بعد از اینکه دیوان عالی از غیرقانونی خواندن اعدام مدافع در صورت عدم وجود شواهد آشکار اجتناب ورزید، مشکل جدی‌تر شد [هررا و کولینز، ۵۶۰ آمریکا ۲۹۰ (۱۹۹۳)]. هرچند بسیاری از وکلای آمریکایی معتقدند که در عمل دادگاه در موردی که شواهد مجاب‌کننده‌ای در خصوص بی‌گناهی وجود داشته باشد، اجازه‌ی اعدام نخواهد داد.

خطر پیوسته‌ی اعدام تلاش برای اثبات بی‌گناهی افرادی که به اشتباه محکوم به اعدام شده‌اند را ناگوار می‌کند.

قصاص اشتباه است

بسیاری معتقدند که قصاص نقص اخلاقی دارد و در مفهوم و عمل مشکل‌زا است.

ما نمی‌توانیم با کشتن نشان دهیم که کشتن اشتباه است.

- کنفرانس کاتولیک آمریکا

از زندگی محروم کردن وقتی یک نفر جان خود را از دست داده است، انتقام‌جویی است و نه عدالت.

- منسوب به اسقف اعظم دسموند توتو

انتقام‌جویی

دلیل اصلی غیراخلاقی بودن قصاص این است که قصاص در حقیقت شکل مؤدبانه‌ای از انتقام است. صحنه‌های حمله‌ی انبوه مردم به واگن‌هایی که متهمین به قتل را جابه‌جا می‌کنند و یا شعارهای خشونت‌آمیزی که بیرون از زندان و در هنگام اعدام مجرم سر می‌دهند نشان می‌دهند که انتقام همچنان از مسبب‌های اصلی محبوبیت مجازات اعدام در نزد مردم است.

اما قصاص عادلانه‌ای که برای برپایی عدالت وضع شده باشد به آسانی از انتقام یا کینه‌جویی قابل تمییز است. در هر صورت آیا انتقام چیز بدی است؟ فیلسوف حقوقی عصر ویکتوریا، جیمز فیتز‌جیمز استنفنر، می‌پنداشت انتقام توجیه قابل قبولی برای مجازات است. او می‌گفت مجازات باید تحمیل شود:

به منظور به رسمیت شناختن احساس نفرت - خواه آن را انتقام یا خشم یا هر چیز دیگری بنامید - که با فکر کردن به چنین عمل کریحی در یک ذهن سالم ایجاد می‌شود.

- «آزادی، برابری، برادری» نوشته‌ی والامقام جیمز فیتز‌جیمز استنفنر

قصاص و بی‌گناه

مسأله‌ی اعدام افراد بی‌گناه یکی دیگر از اشکالات قصاص را مشخص می‌کند. اگر خطر اعدام افراد بی‌گناه جدی است، یکی از اصول کلیدی قصاص - اینکه باید به انسان‌ها آن حکمی که سزاوارش هستند داده شود (و در نتیجه فقط آن چیزی که سزاوارش هستند) - در آمریکا یا هر کشور دیگری که خطای اعدام فرد بی‌گناه رخ داده است، مورد تخطی واقع می‌شود.

منحصر به فردی مجازات اعدام

گفته می‌شود که قصاص به شکل منحصر به فردی در مجازات اعدام استفاده می‌شود. جرم‌های دیگر به غیر از قتل، مجازاتی که مشابه جرم باشد دریافت نمی‌کنند. به عنوان مثال متجاوزین جنسی با تجاوز جنسی مجازات نمی‌شوند و آنهایی که جرمشان حمله فیزیکی است با تشریفات مورد حمله‌ی فیزیکی قرار نمی‌گیرند. کامو و داستایوفسکی باور داشتند که قصاص موجود در مجازات اعدام منصفانه نیست، زیرا رنجی که مجرم به سبب انتظار پیش از اعدام می‌برد احتمالاً از رنجی که مقتول برده است بیشتر است. اشخاص دیگری به طرز مشابهی استدلال می‌کنند که قصاص دچار نقص است زیرا اعدام به نوعی مجازات مضاعف است که اولی خود اعدام باشد و دیگری انتظار اعدام؛ لذا چنین مجازاتی متناسب با جرم نیست. بسیاری از متخلفین برای مدت زمانی طولانی در بند اعدام نگه داشته می‌شوند. در آمریکا زمان متوسط انتظار پیش از اعدام ۱۰ سال است.*

مجازات اعدام به شیوهی قصاص اجرا نمی‌شود

بعضی وکلا می‌گویند مجازات اعدام برای قاتلین به شکلی قصاص‌گونه و یا حتی مداوم برای نوع خاصی از قتل اعمال نمی‌شود. آنها استدلال می‌کنند که حداقل در مورد آمریکا تنها عده‌ی محدودی از محکومین به اعدام در عمل اعدام می‌شوند و اجرای اعدام برای محکومانی که به صورت «اتفاقی و غیرسیستماتیک» انتخاب شده‌اند به معنی وجود یک برنامه‌ی ثابت برای اجرای قصاص نیست. به دلیل اینکه مجازات اعدام از زاویه‌ی قصاص انجام نمی‌شود، استفاده از قصاص برای توجیه آن صحیح نیست. به کار بردن این استدلال برای جوامعی که مجازات اعدام را برای بعضی از انواع قتل به طور ثابت به کار می‌برند، اشتباه است.

مجازات اعدام به اندازه‌ی کافی قصاص نیست

بعضی از افراد که موافق با قصاص هستند با اعدام مخالفند زیرا بر این باورند که اعدام آنطور که باید قصاص را اعمال نمی‌کند. آنها می‌گویند حبس ابد بدون امکان عفو عذاب بسیار بیشتری برای مجرم ایجاد می‌کند در مقایسه با یک مرگ بدون رنج بعد از یک مدت کوتاه حبس. مثال دیگر شخصی است که انجام یک عمل انتحاری را برنامه‌ریزی کرده است. اعدام چنین شخصی از او شهید خواهد ساخت و بنابراین نسبت به حبس ابد، کمتر قصاص است.

عدم موفقیت در بازداشتن از جرم

مجازات اعدام به نظر نمی‌رسد که انسان‌ها را از انجام جرائم جدی خشونت‌آمیز بازدارد. عامل بازدارنده در این موارد احتمال دستگیری و مجازات است. اجماع نظر در بین دانشمندان علوم اجتماعی این است که تأثیر بازدارنده‌ی مجازات اعدام در بهترین حالت اثبات نشده است. در سال ۱۹۸۸ یک نظرسنجی برای سازمان ملل انجام شد تا رابطه‌ی بین مجازات اعدام و نرخ آدم‌کشی را معین کند. این نظرسنجی در سال ۱۹۹۶ به‌روزرسانی شد و نتیجه‌گیری کرد: تحقیقات نتوانسته‌اند مدرکی علمی به دست بیاورند که نشان دهد اعدام تأثیر بازدارنده‌ی بیشتری نسبت به حبس ابد دارد. احتمال به دست آوردن چنین مدرکی بسیار کم است. شواهد به دست آمده به طور کلی همچنان هیچ دلیلی بر درستی تئوری بازدارندگی اعدام ارائه نکرده‌اند. عامل اصلی در بازداشتن از جرم افزایش امکان ردیابی، دستگیری و صدور حکم قضایی است. مجازات اعدام مجازات سنگینی است اما نه برای جرم.

– عفو بین‌الملل

توجه: اندازه‌گیری دقیق اثر بازدارندگی یک مجازات در حقیقت غیرممکن است، زیرا احتیاج است بدانیم چه تعداد قتل در یک ایالت ممکن بوده اتفاق بیفتد اگر قانون در آن بازه‌ی زمانی متفاوت بوده است.

بازدارندگی به لحاظ اخلاقی نقص دارد

حتی اگر مجازات اعدام بازدارنده بود، آیا این قابل قبول است که شخصی برای جلوگیری از جرائم پیش‌بینی شده‌ی آتی هزینه بپردازد؟

بعضی استدلال می‌کنند اگر اینگونه است، پس می‌توان افراد بی‌گناه را هم برای رسیدن به هدف مشابهی اعدام کرد. چنین کاری درست نیست. اگر مردم در خیابان به طور اتفاقی انتخاب و به عنوان سپر بلا‌ی دیگران مجازات شوند، احتمالاً تنها نتیجه این خواهد بود که مردم ترسیده و پا بیرون از خانه نخواهند گذاشت. برای عملی کردن طرح سپر بلا باید مراحل قانونی طی شده و مدارک متقاعدکننده‌ای به عموم ارائه شوند که نشان دهند شخص مجازات شونده سزاوار مجازات است. هرچند سیستم قضایی برخی جوامع براساس شواهد و اعترافات غیرواقعی تحت شکنجه است، مشکلات اخلاقی چنین سیستم‌هایی کافی است که نتیجه بگیریم استدلال مطرح شده در بند دوم بی‌معنی است.

بی‌رحم کردن جامعه؛ بی‌رحم کردن اشخاص

آمار نشان می‌دهد که مجازات اعدام به بی‌رحم کردن جامعه منجر شده و نرخ قتل را افزایش می‌دهد. در آمریکا بیشتر قتل‌ها در ایالت‌هایی صورت می‌گیرد که مجازات اعدام وجود دارد. در سال ۲۰۱۰ نرخ قتل در ایالت‌هایی که مجازات اعدام منسوخ شده بود ۴/۰۱ درصد از ۱۰۰۰۰۰ نفر بود. در ایالت‌هایی که مجازات اعدام وجود داشت این نرخ ۵ درصد بود. این محاسبات براساس ارقام اف‌بی‌آی هستند. درصد اختلاف بین ایالت‌های دارای مجازات اعدام و فاقد مجازات اعدام به طرز قابل ملاحظه‌ای از ۴ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد در سال ۲۰۱۰ رسید.*

امکان عصبانی شدن افراد مضطرب و در نتیجه وقوع جنایت بالا است. این موضوع همچنان ارتباط نزدیکی با تعداد پلیس‌های به قتل رسیده دارد. بی‌رحم کردن دولت مجازات اعدام ممکن است به بی‌رحم کردن جامعه به نحوی بنیادی‌تر که پیامدهایی بر رابطه‌ی دولت بر شهروندان دارد منجر شود.

...قدرت دولت در تخریب به عمد انسان بی‌ضرر (هرچند گناهکار) نشانی است از این خواست است که دولت باید بتواند آنطور که می‌خواهد با زندگی مردم برخورد کند.

– «اقیانوس درون» نوشته‌ی جورج کاتب

بی‌رحم کردن قانون

گفته می‌شود که مجازات اعدام پیوند غیرقابل قبولی بین قانون و خشونت ایجاد می‌کند. اما قانون از طرق مختلف در ارتباط با خشونت است. قانون جرائم خشونت‌آمیز را مجازات می‌کند و از مجازات‌هایی استفاده می‌کند که آزادی بشر را محدود می‌کنند. همچنین از دیدگاه فلسفی، قانون همواره خشونت را به همراه دارد. زیرا کار قانون نگه‌داری از یک جامعه‌ی منظم در برابر اتفاقات خشونت‌آمیز است. به هر حال قطعاً می‌توان استدلال کرد که خشونت قانونی به طور آشکاری با خشونت جنایی تفاوت دارد و اینکه وقتی به کار گرفته می‌شود به نحوی است که هر کسی قادر است عادلانه و منطقی بودن آن را دریابد

مجازات اعدام صدای جامعه را کم می‌کند

جوامع متمدن شکنجه را بر نمی‌تابند حتی اگر بتوان نشان داد که شکنجه ممکن است بازدارنده و یا دیگر تأثیرات خوب داشته باشد. به طرز مشابهی بسیاری از مردم بر این باورند که مجازات اعدام مقتضای یک جامعه‌ی مدرن نیست، حتی برای وحشتناک‌ترین جرائم.

قتل که به عنوان یک جرم وحشتناک شناخته می‌شود به طرز بی‌رحمانه و بی‌احساسی تکرار می‌شود.

– رساله‌ی جرائم و مجازات‌ها» نوشته‌ی سزار بکاریا، ۱۷۶۴

به این دلیل که اکثر کشورها (نه همه) اعدام را در ملاً عام انجام نمی‌دهند، مجازات اعدام یک منظره‌ی عمومی تنزل دهنده نیست. اما همچنان یک سیرک رسانه‌ای است که تبلیغات زیادی بر روی آن انجام می‌شود تا اینکه عموم بدانند چه کاری از طرف آنها انجام می‌شود. این سیرک رسانه‌ای به هر حال نمایش عمومی اعدام را از آن خود می‌کند تا به عموم درس قصاص و مسئولیت هر شخص در مقابل عمل خود را بدهد.

مخارج

در آمریکا مجازات اعدام هزینه‌ی زیادی در بر دارد. به عنوان مثال، هزینه‌ی متقاعد کردن و اعدام تیموتی مک‌وی به دلیل بمب‌گذاری در شهر اوکلوهاما بیشتر از ۱۳ میلیون دلار بود. در نیویورک و نیوجرسی هزینه‌های بالای مجازات اعدام یکی از عواملی بودند که باعث لغو مجازات اعدام شدند. نیویورک حدود ۱۷۰ میلیون دلار در ۹ سال خرج کرد بدون اینکه مجازات اعدامی انجام داده باشد. همچنین نیوجرسی حدود ۲۵۳ میلیون دلار در مدت ۲۵ سال بدون انجام هیچ مجازات اعدامی خرج کرد.* در کشورهایی که روند تجدیدنظری کمتر طولانی و هزینه‌بردار دارند، اعدام انتخاب بسیار ارزان‌تری نسبت به حبس‌های طولانی‌مدت است.

استدلال‌های مخالف

آنهايي که موافق مجازات اعدام هستن به شکل زیر استدلال می‌کنند:

اینکه مجازات اعدام نسبت به حبس ابد بدون امکان عفو هزینه‌ی بیشتری دارد یک سفسطه است. عدالت نمی‌تواند از دیدگاه اقتصادی مورد سنجش قرار بگیرد.

افرادی که در برابر عمل خود مسئول نیستند

این یک استدلال برعلیه مجازات اعدام نیست. بلکه استدلالی است در برابر اعمال نادرست آن. بعضی از کشورها از جمله آمریکا انسان‌هایی که دیوانه بوده‌اند را اعدام کرده‌اند. معمولاً توافق نظر وجود دارد که اشخاص نباید مورد مجازات قرار بگیرند مگر اینکه ذهن گناهکاری داشته باشند. به این معنی که بدانند چه کاری انجام می‌دهند و اینکه آن کار اشتباه است. بنابراین اشخاص دیوانه نباید محکوم شوند چه برسد به اعدام. این البته جلوی حبس کردن اشخاص دیوانه‌ای که کارهای وحشتناک انجام داده‌اند در آسایشگاه‌های روانی امن را نمی‌گیرد. اما چنین کاری برای حفظ امنیت عموم انجام می‌شود و نه برای مجازات شخص دیوانه.

به زبانی رسمی‌تر، مجازات اعدام برای افرادی که در بهترین حالت قابلیت محدودی در تأمل و سنجش اخلاقی دارند اشتباه است. مسأله‌ی اخلاقی مشکل‌تر وقتی به وجود می‌آید که مجرم در زمان انجام جرم و محاکمه سالم بوده است ولی قبل از اعدام نشانه‌های دیوانگی در او پیدا می‌شوند.

اعمال ناعادلانه

نگرانی‌های زیادی در آمریکا وجود داشته است که نقایص موجود در سیستم قضایی مجازات اعدام را ناعادلانه می‌کنند. یکی از قضات دیوان عالی آمریکا (که در ابتدا موافق مجازات اعدام بود) در نهایت به این نتیجه رسید که مجازات اعدام لاجرم به هدف عدالت آسیب می‌رساند:

مجازات اعدام مملو از بی‌قاعدگی، تبعیض، تمایل و اشتباه است... تجربه به من نشان داده است که هدف اساسی حذف بی‌قاعدگی و تبعیض از تشکیلات مرگ... هرگز بدون مصالحه کردن یک عنصر به همان اندازه ضروری عدالت که صدور حکم متناسب با هر پرونده باشد قابل دسترسی نیست.

– قاضی هری بلکمن، دیوان عالی آمریکا، ۱۹۹۴

اعضای هیئت منصفه اعضای هیئت منصفه در بسیاری از موارد مجازات اعدام در آمریکا باید «واجد شرایط مرگ» باشند. به این معنی که عضو هیئت منصفه‌ی آتی باید با آگاهی از اینکه امکان صدور حکم اعدام وجود دارد همچنان تمایل به محکوم کردن متهم داشته باشد. این سبب تشکیل هیئت منصفه‌ای به نفع اعدام می‌شود به این دلیل که احتمال قبول شدن شخصی که مخالف اعدام است به عنوان عضو هیئت منصفه کم است.

وکلا

نگرانی‌های بسیاری در آمریکا وجود دارد مبنی بر اینکه نظام حقوقی همیشه وکلای خوب را به متهمین فقیر نمی‌دهد. از بین تمامی متخلفینی که محکوم به اعدام می‌شوند، سه‌چهارم از آنهایی که وکیل رایگان می‌گیرند شانس اعدام بالایی دارند. این نرخ در صورتی که متهم قادر به پرداخت دستمزد وکیل باشد به یک‌چهارم کاهش می‌یابد.

بی‌رحمانه، غیرانسانی، تنزل دهنده

جدای از وضعیت اخلاقی مجازات اعدام، بعضی استدلال می‌کنند که همه‌ی انواع مجازات اعدام چنان عذابی در شخص محکوم ایجاد می‌کنند که به مانند شکنجه می‌مانند و اشتباه هستند. روشن است که بسیاری از روش‌های اعدام می‌توانند باعث ایجاد رنج عظیمی بشوند. به عنوان مثال اعدام با گاز کشنده، صندلی الکتریکی یا دار زدن. دیگر روش‌ها از جمله جوخه‌ی اعدام و قطع کردن سر به دلیل وحشیانه بودن و یا لزوم وجود جلادان بسیار ماهر از دور خارج شده‌اند.

تزریق کشنده

بسیاری از کشورهای که مجازات اعدام دارند شروع به استفاده از تزریق کشنده کرده‌اند زیرا به نظر می‌رسد که برای متخلف کمتر بی‌رحمانه و برای جلاک کمتر بی‌رحم کننده باشد.

آنهایی که مخالف با اعدام هستند معتقدند که این روش دچار مشکلات اخلاقی جدی است و باید از میان برود. اولین اشکال این است که خدمه‌ی پزشکی باید در جریان مستقیم کشتن قرار بگیرند (به جای اینکه تنها ختم زندگی محکوم را بازرسی بکنند). این یک نقض بنیادی اخلاقی پزشکی است. اشکال دوم این است که تحقیقات در آوریل سال ۲۰۰۵ نشان دادند که تزریق کشنده آنچنان که گمان آن می‌رفت «انسانی» نبوده است. یافته‌های پس از مرگ نشان می‌دهند که میزان بی‌حس‌کننده‌ی موجود در بدن محکومین مشابه با حالت هوشیاری و قابلیت احساس درد بوده‌اند.

غیر ضروری

این مورد بیشتر یک استدلال سیاسی است تا اخلاقی. این استدلال بر این اساس استوار است که یک دولت باید وظایف خود از راهی که کمترین میزان دخالت، آسیب و محدودیت را ایجاد می‌کند انجام دهد.

دولت وظیفه دارد برای حفظ نظم و رضایت در جامعه از ابزار مجازات استفاده کند، اما باید این کار را از طریق ایجاد کمترین میزان آسیب به اجرا برساند. مجازات اعدام مضرترین نوع مجازات است، بنابراین دولت باید تنها زمانی که هیچ مجازات مناسب کم‌زیان‌تری وجود نداشته باشد از آن استفاده کند. دیگر مجازات‌ها همواره این امکان را به دولت می‌دهند که قادر باشد به هدف خود در مجازات جرم به طرز مناسبی برسد. لذا دولت نباید از مجازات اعدام استفاده کند.

اکثر مردم با موارد ۱ و ۲ مشکلی نخواهند داشت، بنابراین این استدلال دارای این مزیت است که می‌تواند توجه‌ها را به سمت نکته‌ی اصلی بحث که فایده‌ی استفاده از مجازات‌های غیراعدام در موارد قتل است جلب کند. یک راه حل این است که ببینیم آیا دولت‌هایی که از مجازات اعدام استفاده نمی‌کنند قادر بوده‌اند قاتلین را به نحوی مجازات کنند که در عین حال نظم و رضایت در جامعه را نیز حفظ بکنند. اگر چنین دولت‌هایی وجود دارند، مجازات اعدام غیرضروری است و باید به دلیل بیش از حد مضر بودن منسوخ شود.

اراده‌ی آزاد

این ایده که انسان باید به خاطر هر اشتباهی -صرف‌نظر از نوع آن- مجازات شود بر اساس اعتقاد به اراده‌ی آزاد بشر و مسئولیت یک فرد در برابر اعمال خود است. اگر شخصی به اراده‌ی آزاد اعتقاد نداشته باشد، این سؤال پیش می‌آید که آیا اعمال هر نوع مجازات (و برعکس پاداش) اخلاقی است. آرتور کوستلر و کلارنس درو استدلال می‌کنند که انسان‌ها هرگز آزادانه کاری را انجام نمی‌دهند و در نتیجه نباید مجازات شوند حتی برای مخوف‌ترین جرم‌ها. درو تا آنجا پیش رفت که به نفع لغو هر گونه مجازاتی استدلال کرد، ایده‌ای که احتمالاً اکثر مردم می‌پندارند مشکل‌زا باشد.